

اسلام در ایران

از هجرت تا پایان قرن نهم هجری
نوشته پروفیسور ایلیا پاولویچ پٹروشفسکی

ترجمہ کریم کشاورز

Digitalized by Saaghi

SaaaGhi@GMail.com

اسلام در ایران

(از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)

تالیف

ایلیا پاولویچ پطروشفسکی

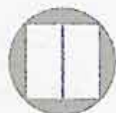
ترجمه

کریم کشاورز



انتشارات پیام

تاریخ و تمدن



انتشارات پیام

ایلیا باولویچ بطروشفسکی

اسلام در ایران

از هجرت تا پایان قرن نهم هجری

ترجمه کریم کشاورز

چاپ اول: ۱۳۵۰

چاپ هفتم: ۱۳۶۳

چاپ خواندنیها

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

انتشارات پیام

تهران، خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران

تلفن ۶۲۹۵۳۱

فهرست مطالب

| | |
|-----|---|
| ۱ | مقدمه مترجم |
| ۵ | یادآوری |
| ۱۱ | سرسختن |
| ۱۳ | مقدمه : ظهور اسلام. |
| ۳۹ | فصل اول : اسلام در ایران. |
| ۷۳ | فصل دوم : تعالیم و تشریفات دینی اسلامی. |
| ۱۰۹ | فصل سوم : قرآن. |
| ۱۳۱ | فصل چهارم : منابع حقوق اسلامی. |
| ۱۴۱ | فصل پنجم : تدوین فقه اسلامی (سنی). |
| ۱۵۷ | فصل ششم : حقوق دولتی (عمومی) اسلامی. |
| ۱۷۵ | فصل هفتم : حقوق جزائی و مدنی اسلامی. |
| ۲۱۳ | فصل هشتم : دعواهای مذهبی در اسلام (مرجیان، قندیان، معتزلیان). |
| ۲۲۹ | فصل نهم : کلام یا اسکولاستیک اسلامی |
| ۲۵۷ | فصل دهم : شیعیان میانه‌رو. |
| ۲۹۳ | فصل یازدهم : اسماعیلیان، قرمطیان و غلات شیعه. |
| ۳۲۹ | فصل دوازدهم : عرفان در اسلام (تصوف و درویشی). |
| ۳۷۱ | فصل سیزدهم : پیروزی شیعه در ایران. |
| ۳۹۹ | توضیحات |
| ۵۰۳ | فهرست مآخذ و منابع |
| ۵۱۹ | فهرست مآخذ و منابع توضیحات |
| ۵۳۳ | فهرست راهنما |
| ۵۵۷ | فهرست راهنمای توضیحات |



کتاب «اسلام در ایران» به اقتضای مرام و مسلک فکری نویسنده، از زاویه دید خاصی به مسایل و جریانهای مذهبی نگریسته و به تحلیل آنها پرداخته است. از این رو جوابهایی که به این مسایل داده است غالباً برای خواننده‌ای که در ادیان، دید الهی و تحقیقی دارد قابل قبول نیست. لیکن از آنجا که نویسنده محترم، به هر حال، می‌کوشد تا علل و زمینه‌های اجتماعی رواج دین اسلام را در مدتی کوتاه در بخش بزرگی از جهان متدین نشان دهد، و عوامل دوام و بقای آنرا برنمایاند، وقوف بر افکار او مفید است به شرط آنکه مطالعه این آرا با نظر انتقادی و شناخت درست اسلام و جریانهای اصیل و غیر اصیل درون تاریخ اسلام، همراه باشد.

در واقع، موارد متعددی می‌توان یافت که نویسنده در آنها دچار مسامحه و اشتباه شده است. اصولاً کار نوع اسلام‌شناسان و مستشرقان، شدیداً نیازمند به بررسی و نقد است. چه در کار آنان در این زمینه‌ها (که گاه با انصاف و تحقیق و ژرفنگری توأم است) نارساییهای بسیار هست. و این نارساییها علل و اسباب گوناگون دارد که از آن جمله است:

عدم تسلط کافی بر زبان عرب و معارف اسلامی،
دسترسی نداشتن به برخی از مآخذ و منابع اصیل، به ویژه کتب تحقیقی و روشنگر و مستندی که اخیراً درباره جریانات مربوط به مذهب تشیع نوشته شده است،
تقید به مذهب و مسلک و مرام فکری و رسوبات اعتقادی و اصرار در توجیه و تعلیل همه پدیده‌ها و جریانهای دینی بر پایه آنها،
مانوس نبودن با روحیه و فلسفه مشرق زمین،
متأثر بودن از تحقیقات داخله اسلام‌شناسی غربی که برخی از آنها از شایبه اغراض خاص مبری نیستند،

بیگانگی نسبت به روح و جوهر مذهب شیعه و اصالت و نیروی حیاتی آن. این نارساییها در کار نوع مستشرقان و اسلامشناسان، از هر کشور و صاحب هر مرام یا مذهبی باشند، وجود دارد. استاد محترم ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، نویسنده این کتاب نیز درباره‌ی موارد دچار چنین مشکلی بوده است.

در برخی موارد، مآخذ مؤلف کتابها و تحقیقهای کسانی بوده است که خود نیز دچار مشکلات یاد شده بوده‌اند، و تفاهمی جوهری نسبت به مسائل مختلف اسلامی نداشته‌اند. در مباحث فقهی و حقوقی، گفتار مؤلف بیشتر بر اساس فتاوی فقه‌های اربعه‌است. از این رو نسبت به کلیت فقه جعفری - که شامل احکام سره قرآن و جوهر فقه محمدی است، و نوعاً در جهت مخالف انظار علمای دارالخلافتها و فقه‌های وابسته حرکت داشته - توجهی درخور، ابراز نشده است.

*

همینسان نسبت به تحلیل جریانهای زندگی پیشوایان شیعه (یعنی اوصیای پیامبر و انبازان قرآن) و تاریخ خصوصی و حکمت سیاسی ائمه، و موضعگیریهایی که در برابر سلطه‌های ناحق، و انسانیت مظلوم داشته‌اند، توجهی که بایسته بوده است نشده، و از این رو گاه کار به قضاوت‌های غلط کشیده است - در کتب بسیاری از اسلامشناسان دیگر نیز این خبط و تقصیر هست - باینکه از کسانی مانند مؤلف محترم، چنان امید داشته‌می‌شد که بدین‌جانب سخت توجه کنند، زیرا همین جناح است که همواره ناشر اصالت انقلاب محمد (ص) بوده و از هر انحرافی در اسلام - بخصوص انحراف در مسئله حکومت - خشمگین می‌شده و به‌پا می‌خاسته و می‌جوشیده، و همیشه در راه دریافت انسان و تقدیس ارزشهای انسانی، و مقاومت در برابر قدرتهای متراکم ناحق، و صیانت سطح شخصیت انسان از انحطاط و مقهور بودن و اطاعت کورکورانه و چاکری و ذلت، آشتی‌ناپذیر و بی‌پروا و سرباخته بوده است...

*

اکنون این کیفیت ایجاب می‌کرد که در ترجمه فارسی «اسلام در ایران» تا میزان معقول و در حد مجال موجود، توضیحات و احیاناً تصحیحاتی افزوده شود. از این روی، مطالبی زیر عنوان «توضیحات» یادداشت شد (شماره‌های مرتبی که در متن - درون سطرها - آمده است، مربوط به این توضیحات است)، که این‌گونه توضیحات هم برای این کتاب، و هم کتابهایی از این دست، سخت ضروری است.

و باینکه برای رجوع به مآخذ مجال کافی نبود، برای نوع مطالب اظهار شده، از یک تا چند مآخذ - که هم‌اکنون در اختیارم بود - نشان داده شد، گرچه باز به رعایت اختصار، پاره‌ای از همین مآخذ نیز حذف گشت.

معلوم است که باز هم موارد نظر در کتاب هست، که یادآوریهایی بیش از این را مقتضای

حال ندانستم. البته خوانندگان خود می‌توانند بر اساس اصول و مآخذ، با تذکراتی که داده شده است، بر نوع آن موارد وقوف یابند. نسبت به چند مورد محذوف، باید گفت که پس از این همه، آن چیزها یا تکراری بود، یا نادرست، یا تفصیلی بود که برای جامعه ایرانی، نیازی بدانها احساس نمی‌گشت (مثلاً آداب نماز) و یا چند اظهار نظر نامستند و من‌عندی بود که بر اساس متون و حقایق تاریخی نادرست بود، و روح علمی از حذف این‌گونه نظرها - که مؤلف در پایان کتاب تصریح می‌کند که در آن بارها مآخذ و تحقیقات کافی نداشته است - نرسندتر بود تا نگهداشتنشان.

*

اکنون باید به یاد داریم که مؤلف محترم در راه تألیف این کتاب، زحماتی متحمل شده است، و گهگاه به برخی از رگه‌های عصیانگرای و زندگیساز تشیع نیز راه برده، و مخصوصاً در جاهایی چند به ارزشهای مهم و ویژه حقوق اسلام توجه کرده و آن را بازگفته است، که از این رهگذر از ایشان - به‌عنوان تقدیر از توجه به ارزشهای انسانی - تشکر می‌کنیم.

*

امید است نویسنده محترم، به این اظهار نظرهای استنادی توجه فرمایند، و بر اساس مآخذ و مسائل و دلایل یادشده، این موضوعات را در تألیفات و دروس و افادات بعدی خود ملحوظ دارند. و توجه بدانند که نظر نویسنده توضیحات، تنها این بوده است که به همراهی این اظهارات، حاصل کوششهای ایشان، پیراسته‌تر و نزدیکتر به صحت، عرضه شود.

همین‌گونه امید است که خوانندگان بدانند که این‌گونه مباحث علمی، که به منظور دفاع از اصالت‌های انسانی اسلام و زنده نگاه داشتن روح حماسه‌جاوید (تشیع) نوشته می‌شود، از نظر عموم، کاری است علمی. و عالمان در اظهار نظر آزاد و بلکه به اظهار نظری که مستند و روشنگر باشد مکلفند. از نظر خصوصی داخله اسلام نیز ابدأ به دوستی و صفا و برادری و وحدت عزیز و راستین اسلام زیانمند نخواهد بود، بلکه این خود تلاشی است اصیل و علمی در راه ایجاد وحدتی تفاهم‌شده. (و ما خود در مواردی، از فقه و روش علمای اهل سنت نیز در توضیحات خویش دفاعگر بوده‌ایم، که همه یک جبهه‌ایم). امید است که چنین باشد و چنین در کی در همه به وجود آید. و آن سر تحولی مقدس که بدان خاطر، این مباحث را از این زاویه خاص گهگاه تعقیب کرده‌ایم، همگان را فاش شود.

م. ر. حکیمی

هدف این کتاب آشنا کردن خوانندگان است با منابع و متون و تاریخ اسلام و تطورات
تعالیم اسلامی و فقه اسلامی و صوفیگری و مذاهب و مسالك و نهضت‌هایی که مردم در بطن اسلام
برپا کردند، به ویژه تشیع.
این کتاب در خور دانشجویان دانشکده‌های شرق‌شناسی و کسانی که به تاریخ ادیان ابراز
علاقه می‌کنند نوشته شده است.

ناظر مسئول - پروفیسور و. ای. بلیایف



پایه و مایه این کتاب، دروسی بوده که مؤلف در دانشکده شرقشناسی دانشگاه دولتی لنینگراد (کلاس ویژه) داده است. کتابی است درسی در تاریخ اسلام و تاریخ ایران و کشورهای همسایه آن و فرهنگ و معتقدات آنها. کتاب بیش از همه درخور دانشجویان دانشکده‌های شرقشناسی و تاریخ و فقه‌اللغه و فلسفه و حقوق دانشگاهها و دانشسراهای عالی، و همچنین نامزدان استادی و معلمان دیگر رشته‌های تاریخی و علوم انسانی، و عده کثیر خواندگانی که به تاریخ و فرهنگ ممالک آسیای مقدم و میانه علاقه دارند نوشته شده است.

هدف مؤلف این بوده که با بیانی بالنسبه مختصر و موجز استنتاجهای دانش کنونی را به نظر خوانندگان برساند و ایشان را باوضع فعلی موضوع و اینکه مطالعات به کجا رسیده آشنا کند. بنابراین، مبنای کتاب همانا نتایج پژوهشهای اسلامشناسان است و بعضاً (به‌طور کلی فصل سیزدهم) بلاواسطه بر منابع و متون اصلی مبتنی است (به‌بخش کتابشناسی رجوع شود). کمبود کتابهای درسی و تألیفات عامه‌فهم، در زبان روسی، موجب شده که مؤلف به‌مسائل کلی اسلامشناسی نیز پردازد و مسائلی چند را از قبیل ظهور اسلام و قرآن و احادیث و غیره روشن سازد. آشنایی خواننده با این‌گونه نکات کلی اسلام، برای درک نقش تاریخی آیین مزبور در زمینه فرهنگ ایرانی ضرورت دارد. کتاب حاضر تاریخ هر دو شاخه اصلی اسلام - یعنی سنی و شیعه - را شرح می‌دهد. این هر دو شاخه در ایران قرون وسطی پیروانی داشته‌اند. مذاهب سنت و جماعت، پیش از تأسیس دولت شیعه صفوی، کیش رسمی لااقل نیمی (اگر نه بیشتر) از مردم ایران بوده و دین رسمی همه دول فئودالی ایران شمرده می‌شده. امام‌ذهب شیعه، شکل و صورت و لافافه عقیدتی بسیاری از نهضت‌های مخالفت‌آمیز خلق بوده که از نیمه دوم قرن هفتم میلادی، تا آغاز قرن شانزدهم میلادی (از قرن اول تا آغاز قرن دهم هجری) وقوع یافت، تا اینکه در عهد صفویه آیین رسمی شد.

در این کتاب از دورانی سخن می‌رود که از اسلام آوردن ایران پس از فتوحات عرب، آغاز می‌گردد و به پیروزی نهضت شیعه صفوی - قزلباش پایان می‌یابد. البته تکامل و تطور دوشاخه اسلامی - یعنی سنی و شیعه - و فرق و مذاهب متفرع از آنها در شرایطی صورت می‌گرفته که مرادفات و مراپطات وسیعی میان کشورهای مسلمان حکمفرما بوده. جریانات و مسالکی که در سرزمین عربی تکوین یافته بوده (مثل نظریه «وحدت وجود» ابن‌العربی) تأثیر عمیقی در ایرانیان داشته و برعکس اندیشه‌های افراد ایرانی‌الاصل (مثلاً نظریه‌های ماتریدی و غزالی) میان اعراب اشاعه یافته، با این وصف مؤلف در بازدید مذاهب و فرق گوناگون اسلامی، از نظرگاه روابط بین‌الملل، فقط به پدیده‌هایی می‌پردازد که به نحوی از انحاء در تاریخ ایران مؤثر بوده است. بدین سبب از نهضت‌هایی که بالکل بیرون از ایران وقوع یافته سخنی نرفته است. و در عین حال از فرقه‌ها و نهضت‌هایی که در اصل اسلامی نبوده (مانند خرمدینان و یزیدیان) و همچنین مسلک‌ها و مرام‌هایی که بعد از آغاز قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) پدید آمده مانند فرقه‌های شیخیه و بایه و غیره یاد نشده است.

مؤلف با در نظر گرفتن اینکه کتاب حاضر برای تدریس در مدارس عالیه است اشاره و استناد به منابع و متون و کتب درسی را به اختصار برگزارد کرده و اطلاعات کامل کتابشناسی در بخش آخر (کتابشناسی) آمده است. هر جا به متن و منبع اشاره شده منظور اصل آن متن است و هر جا ترجمه متن مآخذ بوده بدان اشاره شده و این نکته به ویژه قیدگردیده است.^۱ تاریخها به حساب میلادی نقل شده^۲ و فقط تاریخ‌هایی که واجد اهمیت خاص بوده به هجری نیز ذکر شده است. جملات قرآن به طور کلی از روی تازه‌ترین ترجمه آکادمی سین ای. یو. کراچکوسکی (به فهرست کتابشناسی رجوع شود) نقل شده است.^۳

مؤلف وظیفه خویش می‌داند که از ناظر و مصحح کتاب استاد و. ای. بلیایف و استاد آن. بولدیریف و آ. م. گالدوین و ل. ا. کوبل و آ. گک. لوندین و استاد آ. د. نوویچف و ل. و. ا. استرویوا، که در بحث مربوط به مطالب این کتاب شرکت جسته، با انتقادات و اندرزهای خویش به بهبود مندرجات آن کمک کردند، سپاسگزاری کند. و ازن. آ. پطرواکه در تنظیم فهرست کتابشناسی و فهرست اصطلاحات به وی یاری کرده است تشکر نماید.

۱- در اینجا مؤلف چند سطر درباره املائی اسامی عربی و فارسی، به خط روسی، که چگونه برگردانده شده سخن گفته است. چون ما املائی اصل را می‌آوریم، در ترجمه، این قسمت زاید است. - م.
 ۲- در ترجمه، در همه موارد، تاریخ هجری آورده شده است. - م.
 ۳- ما در این ترجمه، اصل عربی و ترجمه فارسی را گذاشته‌ایم. - م.



ظهور اسلام

ظهور اسلام در عربستان در آغاز قرن هفتم میلادی، با تکوین جامعه طبقاتی (۱) و شروع يك نهضت اجتماعی و سیاسی پیچیده در میان اعراب شمالی رابطه ناگسستی دارد. اسلام به صورت لفافه عقیدتی نهضتی درآمد که به تأسیس دولت عربی و توسعه نظامی و سیاسی آن دولت تا آن سوی حدود عربستان منجر گشت. این نهضت اجتماعی و سیاسی که یکی از دانشمندان علم اجتماع «انقلاب اسلامی» خوانده^۱ و دیگری «انقلاب دینی محمد»^۲ نامیده است^۳ در اندک مدتی موجب شد که ایران و کشورهای آسیای میانه و قفقاز و نواحی پیشین یزانیس (روم شرقی) در کرانه های شرقی و جنوبی دریای متوسط (مدیترانه) جزو قلمرو دولت عربی (خلافت) گردند و اسلام آورند. بدین طریق نهضتی که اسلام عقیده آن بود به سرعت جنبه بین المللی پیدا کرد. و به ویژه در تاریخ بعدی ایران و کشورهای مجاور آن تأثیر عظیمی کرد.

هنوز سازمان اجتماعی عربستان شمالی قبل از اسلام، آنچنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته. فقط مسلم است که در آغاز قرن هفتم میلادی، در نواحی شمالی عربستان، سازمان پدرشاهی و جماعتی، در حال تلاشی و انقراض و جامعه طبقاتی در شرف تکوین بوده است. دانشمندان شوروی درباره ماهیت این جامعه طبقاتی دو نظر اظهار کرده اند.

بنا به نظر اول، به موازات جامعه برده داری که در جنوب عربستان در قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی وجود داشته، شیوه زندگی برده داری، در ناحیه حجاز - نواحی مکه و مدینه - که بوسه راه کاروانی سراسر عربستان قرار داشته، تکوین یافت. اما در عربستان درونی، که به طور کلی سرزمین دامداران و صحرانشینان بوده، جریان تلاشی و از هم پاشیدگی سازمان پدرشاهی

۱- رجوع شود به ک. م. و ف. ا. کلیات، مجلد ۲۸، ص ۲۲۱. ۲- همانجا ص ۲۱۵.

و جماعتی به مراتب بطی‌تر بوده، گرچه در آنجا هم مقدمات تکوین طبقات فراهم می‌گشته. از یکسو بزرگان و توانگران پدید آمدند که صاحب زمین و گنجه‌های بزرگ و بردگان اسیر بودند و غالباً در بازرگانی کاروانی شرکت می‌جستند و از دیگر سو مستمندان و فقیرانی که آزادی خویش را حفظ کرده بودند. شیوه برده‌داری در میان اعراب به صورت روش اصلی تولید در نیامد، زیرا که اعراب بعدها، پس از فتوحات وسیع قرن هفتم میلادی، به جریان عمومی فتودالیزم که در کشورهای پیش‌گفته آسیای مقدم به شدت حکمفرما بوده کشانده شدند. ولی از آنجایی که در ممالک یاد شده شیوه زندگی برده‌داری هنوز نابود نشده بوده در میان اعراب هم معدوم نشد، بلکه برعکس موقتاً پس از فتوحات ایشان رونقی بیشتر یافت. بر روی هم مناسبات فتودالی در جامعه عربی پس از فتوحات عظیم نیمه اول قرن هفتم میلادی، تکوین یافت و برده‌داری به صورت شیوه فرعی (۲) زندگی در میان ایشان محفوظ و باقی ماند.

بنا به نظر گروه یاد شده، مقدمه ظهور اسلام عبارت بود از تلاشی و فروریختگی سازمان پدرشاهی و جماعتی و تکوین شیوه زندگی برده‌داری در حجاز. نظریه مشروحه فوق در تألیفات آ. آ. بلیایف (مسکو)^۱ با استفاده از منابع و متون اصلی مدون گشته و در آثار دیگر دانشمندان شوروی مانند آ. یو. یاکوبوسکی و س. پ. تولستوف^۲ منعکس شده است.

اما به عقیده صاحبان نظر دوم، در جنوب و شمال عربستان که تلاشی و از هم پاشیدگی جامعه «پدرشاهی - جماعتی» به شدت جریان داشته، مناسبات ویژه دوران متقدم فتودالی مکنون می‌گشته و این مناسبات حتی پیش از فتوحات بزرگ اعراب در قرن هفتم میلادی بر دیگر شیوه‌ها فایق آمده بود. بدین سبب، بنا به نظر دوم، اسلام هم از آغاز (۳) دین سران فتودال، در شرف تکوین، جامعه عربی بوده است. این نظر را - به صورت کلی و بدون ذکر جزئیات و استدلال مشروح - ن. و. پیگولوسکایا^۳ و (مصممانه‌تر) ن. آ. اسمیرنوف^۴ اظهار داشته‌اند.

این نظریه در مقاله جامع وجدی دانشمند جوان ل. ای. نادیرادزه (دانشگاه دولتی مسکو) که با استفاده از منابع و متون اصلی نوشته شده مشروح‌تر بیان شده است^۵. این مؤلف چنین نتیجه

۱- رجوع شود به: ا. آ. بلیایف، «اعراب، اسلام و خلافت عربی در دوران متقدم قرون وسطی». نیز رجوع شود به: ا. آ. بلیایف، «تأسیس دولت عربی و ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، سخنرانیهای نمایندگان شوروی در کنفرانس بیست و سوم بن المللی شرق‌شناسان» مسکو، ۱۹۵۴. ا. آ. بلیایف و آ. یو. یاکوبوسکی، «عربستان در آغاز قرن هفتم میلادی». در کتاب «تاریخ جهان» مجلد ۳، مسکو، ۱۹۵۷، فصل ۷. ۲- رجوع شود به: آ. یو. یاکوبوسکی، «عراق در فاصله قریب‌های هشتم و نهم میلادی» از آثار نخستین دوره اجلاس عرب‌شناسان مسکو - لنینگراد، ۱۹۲۷. س. پ. تولستوف، «درباره صدر اسلام» مسکو، ۱۹۳۲، هم از «منشأ فتودالیزم در جامعه‌های صحرائین و دامدار» اخبار GAIMK شماره ۱۰۳، ۱۹۳۴، هم از: «بر افسر تمدن خوارزم باستانی» مسکو - لنینگراد، ۱۹۴۸، ص ۳۱۸ و بعد. ۳- ن. و. پیگولوسکایا، «بیزانس در طریق هندوستان» مسکو - لنینگراد، ۱۹۵۶، ص ۴۰۳. ۴- ن. آ. اسمیرنوف «تاریخ مختصر بررسی اسلام در شوروی» مسکو، ۱۹۵۴، ص ۱۸۱ و بعد. ۵- ل. ای. نادیرادزه، «در موضوع بردگی در عربستان قرن هفتم» در مجموعه «مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای مشرق‌زمین» مسکو، ۱۹۶۰.

می‌گیرد که پیش از اسلام کار بردگان در عربستان رواج اندک داشته. وی بدون اینکه مستقیماً دربارهٔ جوانب ویژهٔ جامعهٔ شمال عربستان در آغاز قرن هفتم میلادی، اظهار نظر کند، مایل است فی‌المثل در اینجا پدیدهٔ اجاره و استجارهٔ زمین را به‌طور مزاحمه، مقدمهٔ مناسبات آتی فتوئالی محسوب دارد. (۴)

نویسندهٔ این سطور با صاحبان نظریهٔ اولی هم‌رأی است. ولی می‌دانیم که بر روی هم موضوع بیچ در بیچ سازمان اجتماعی عربستان پیش از اسلام، هنوز آنچنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته و روشن نشده است. بدین سبب هر دو نظر عجالتاً به‌صورت فرضیه‌هایی که در جریان مطالعه به کار آید واجد اهمیت است و حل نهایی این مشکل، مهمی است که در آینده صورت خواهد گرفت. به هر تقدیر يك نکته مسلم است که: ظهور اسلام انعکاسی بوده از جریان تلاشی و از هم‌پاشیدگی سازمان پدرشاهی - عشیرتی و پیدایش مقدمات تکوین طبقات در میان اعراب شمالی. لُبّهٔ تیز مواعظ و تبلیغات اسلام، پیش از همه، متوجه آن سازمان محض و اخلاقیات و معتقدات آن - یعنی بت‌پرستی قدیمی اعراب - بوده است.

دربارهٔ سازمان اجتماعی اعراب پیش از اسلام و تاریخ ظهور اسلام، تألیفات تحقیقی بسیار وجود دارد^۱ که بیشتر به قلم دانشمندان اروپای غربی است، مانند ت. نلدکه، ر. دوزی، سنوک هورگر دینه، یو. ولهاثوزن، ک. بکر، ای، گولدتسیهر، ه. گرمه، ل. کاتانی، د. مارگو لیوس، آ. لامنس، ت. آندره و دیگران^۲. چون مطالعهٔ تاریخ اعراب و صدر اسلام در آن سرزمین جزء برنامهٔ کتاب حاضر نیست، در اینجا راجع به مواضع فوق به اختصار می‌پردازیم و خواننده را برای مطالب مشروحتر به تألیفات پیش گفته حواله می‌دهیم.

طوایف عربی از لحاظ اصل و تبار و نژاد به دو گروه جنوبی یا یمنی (گروه قحطان و کهلان) و شمالی (گروه مضروریه) که خود به قبایل و عشایر تقسیم می‌شدند، منقسم می‌گشتند (۵). بسیاری از قبایل جنوبی عربستان، از دیرباز به شمال نقل مکان کرده بودند. در آغاز قرن هفتم میلادی، بخش اعظم اعراب شمالی صحرائین بودند و به‌طور کلی به‌شتر پروری و شترداری (که در حمل و نقل کاروانی و جنگ - جمازه سواران - اهمیت فوق‌العاده داشته) اشتغال داشتند و به پرورش بز و گوسفند نیز می‌پرداختند. اسب کم داشتند و اسبان بسیار گرانها بودند. زراعت در عربستان شمالی جنبهٔ واحه‌ای داشت. و به کشت جو و نخل و مو و درختان باردار مشغول بودند. مراتع در تصرف جماعات (عشیرتها) بود، ولی دامها و بردگان و قطعات زمین، ملك افراد محسوب می‌شد. تقسیم جامعه به قبایل و عشایر محفوظ مانده بود ولی در داخل این قبایل و عشایر اختلاف میزان مال و

۱- به زبان روسی، گذشته از تألیفات یاد شده، رجوع شود به آثار و. د. باردولد و آ. ا. کریسکی. (به‌فهرست کتابشناسی بنگرید).
 ۲- به‌فهرست کتابشناسی بنگرید.

مثال وجود داشت.

بهموازات کرانه غربی عربستان و از ناحیه ثروتمند یمن، راهی کارواندو، از طریق حجاز به سوریه ممتد بوده و ایالات یزانس - سوریه و فلسطین و مصر - از این طریق با حبشه و هندوستان - به واسطه یمن - به بازرگانی ترانزیتی می پرداختند. پس از تصرف یمن از طرف ایران ساسانی (پس از سال ۵۷۲ م) شاهان آن دودمان کوشیدند تا کالاهای هندوستان از طریق ایران به بیرانس حمل شود و ترانزیت از راه یمن را اجازه ندهند. بدین سبب بازرگانی از این طریق کاهش یافت. بروز این وضع و همچنین اختلافات اجتماعی و تشدید تضادها در داخل قبایل عرب موجب بحرانی اجتماعی و اقتصادی در عربستان گردید.

مکه بر سر راه کارواندوی که از سوریه به یمن کشیده شده بوده قرار داشته است. بطلمیوس، جغرافیدان یونانی قرن دوم میلادی، از این شهر به نام «مکرب» یاد می کند. این نام از کلمه عربی جنوبی مکرب که به معنی «مکان مقدس» است مشتق شده، زیرا قبل از اسلام، یکی از محترمترین امکنة مقدسه اعراب بت پرست، در این محل قرار داشته. در زمان محمد (ص) مکه به نام کعبه معروف بوده. این محل مقدس، در طی ماههای زمستان، عده کثیری از زائران بخشهای گوناگون عربستان را جلب می کرده. و در عین حال در آنجا بازاری دایر می شده، که در آن بازار صحرا - نشینان (بدویان) محصولات دامپروری خویش را (چرم، پشم، دام) با غلات و خرم و مصنوعات شهری مبادله می کردند. مکه بر سر راه کارواندو سوریه - یمن به منزله بارانداز و محل انتقال کالاها بوده است.

مکه در محلی لخت و فاقد درخت و گیاه و جایی غم انگیز قرار گرفته. در حومه نزدیک مکه زراعت محال است^۱. ساکنان این شهر گذشته از بازرگانی به پیشه‌وری و دامداری غیر صحرائنشینی نیز اشتغال داشتند. ولی در نزدیکی مکه واحه وسیع و حاصلخیز طائف با باغستانها و تاکستانهای وسیع قرار داشته و قبیله ثقیف در آنجا ساکن بوده است. بسیاری از مکیمان ثروتمند در طائف و دیگر واحه‌ها دارای زمینهای مزروع بودند.

در آغاز عصر میلادی یکی از قبایل شمال عربستان (از گروه مضر) به نام قریش در مکه زندگی می کرده، و شهر مزبور مرکب بوده از کویهایی که در هر کوی یکی از خاندانهای قریش مسکن گزیده بود. ساکنان مکه در بازرگانی داخلی و خارجی شرکت می کردند و این خود موجب گرد آمدن ثروت در آن شهر و در عین حال باعث نابرابری عظیم مالی گردید. در میان قبیله قریش خاندانهای بسیار ثروتمندی وجود داشتند که به بازرگانی و رباخواری مشغول بودند. از آن جمله بود خاندان بسیار توانگر امویان (بنی امیه). خاندانهای مستمندی نیز بودند که سرگرم بازرگانی

۱- در قرآن از بیحاصلی دوره مکه سخن رفته است (سوره ۱۴ آیه ۴۵).

خرد و صنعت و دامداری بودند. بنی‌هاشم جز و گروه اخیر بوده و حضرت محمد، پایه‌گذار دین اسلام، از میان ایشان برخاست. تا برابری مالی نیز در داخل خاندانها حکمفرما بود. در زمان ظهور اسلام، شیوه زندگی برده‌داری در مکه وجود داشت. بازرگانان برده‌دار، بردگان بسیار داشتند که نه تنها در خانه‌ها به عنوان خدمه منزل مشغول کار بودند، بلکه در تولیدات نیز شرکت داشتند و گله ارباب را می‌چراندند و در مزارع و باغهای واقع در واحه‌های مجاور به کشت اشتغال می‌ورزیدند. این بردگان، بیگانه و بیشتر از مردم حبشه و سرزمین سیاهپوستان بوده‌اند و به طوری که از وقایع شرح زندگی محمد (ص) برمی‌آید رفتار صاحبان ایشان غالباً بیرحمانه بوده.

مکیان در کاروانهایی که از یمن می‌رسیده و از مکه عبور می‌کرده و به سوره منتهی می‌شده شرکت می‌جستند و خود نیز سالی دوبار کاروانی به سوره گسیل می‌داشتند. درآمد بازرگانان هرگز کمتر از ۵۰ درصد سرمایه نبوده و گاه حتی به ۱۰۰ درصد بهای متاع ارسالی می‌رسیده. اجناس صادراتی مکه به سوره عبارت بوده از، چرم خام و دباغی شده، شمش نقره از معادن عربستان، بهترین کشمش واحه طائف، خرما. اما آنچه به طور ترانزیت از مکه عبور می‌کرده، از یمن، عبارت بوده از: کندر و عود و چوب سندل و فلوس و چرمهای دباغی شده. از افریقا: خاك طلا و غلامان و کنیزان سیاهپوست. از هندوستان: دارچین و فلفل و دیگر چاشنیها و مواد معطر و عاچ و منسوجات قیمتی. بازرگانان این کالاها را در سوره فروخته و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی بیزانسی و پارچه‌های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و اسلحه و اشیاء تجملی و روغن زیتون و دیگر روغنهای نباتی و غله صادر می‌کردند و روغن و غله را در بازار مکاره مکه به بدویان می‌فروختند.

نمونه زیرحاکمی از میزان و گسترش بازرگانی بازرگانان مکه است. کاروانی که در زمستان سال ۶۲۴ میلادی، توسط بازرگانان مکی برای اعزام به سوره مجهز شده بوده، معادل ۵۰ هزار مثقال طلا، کالا بار داشته که ۴۰ هزار آن متعلق به اعضای خاندان اموی و باقی از آن دیگر ثروتمندان قریش بوده. صدها مرد غرق در سلاح همراه کاروانها حرکت می‌کردند و گذشته از بازرگانان عده‌ای راهنما و ساربان و دسته‌های نگهبان (صحرائین) (خفیر) که از میان قبایل بدوی اجیر شده بودند، با کاروانها حرکت می‌کردند. بازرگانان مکه به باخواری نیز اشتغال داشتند و ۵۰ تا ۱۰۰ درصد ربح می‌گرفتند (یک دینار ربح در برابر یک دینار وام)^۱.

در مکه فقط نطقه پولیس با شهر-دولت («شهر-دولت» خودمختار) و قدرت دولت وجود

۱- اطلاعات فراوان درباره زندگی اقتصادی مکه در آغاز قرن هفتم میلادی، در کتاب:

H. Lammens, la Mecque à la veille de l'égire.

آمده است. نیز رجوع شود به:

A. von Kremer. Kulturgeschichte des Orients, T. I, ۲ فصل

داشت. هر عشیره یا خاندان مستقلاً اداره می‌شده. ادارات و نمایندگان قدرت دولت وجود نداشتند و از محکمه قضا و نیروی انتظامی و زندان نیز خبری نبود. گهگاه درخانه و بزه‌ای که درمیدانی نزدیک کعبه قرار داشته و دارالندوه - «خانه اجتماع، محل انجمن» - نامیده می‌شده، برای حل و فصل امور خاندانها و عشیره‌های مختلف، شورای سران یا شیوخ طوایف (ملاً) تشکیل می‌شده. ولی این شوری وسیله اجبار و اجرائی - که نافرمانان را مجبور به اطاعت از تصمیمهای خویش کند - نداشته.

قریب سیصد کیلومتری شمال مکه، یثرب (که یونانیان یثریا می‌گفتند) قرار داشته. این شهر از زمان ظهور اسلام به مدینه (عربی، به معنی «شهر») موسوم گردید. در آغاز قرن هفتم میلادی، مدینه واحه‌ای بود کشاورزی با مزارع و باغستانها و تاکستانها. در این واحه، پنج نقطه مسکونی متعلق به قبایل خاص وجود داشته. دو قبيلة اوس و خزرج بت پرست و سه قبيلة دیگر پیرو کیش یهود بودند.

تلاشی و از هم پاشیدگی جماعت عشیرتی و تطور و تکامل مالکیت شخصی زمین و افزایش نابرابری مالی و تشدید تضاد میان بزرگان و افراد معمولی قبایل، نواحی عربستان شمالی را سخت متزلزل و متشنج ساخت، و غلبانی برانگیخت و مقدمات پیدایش جامعه طبقاتی فراهم گشت. برای رفع این بحران، ایجاد دولت واحد برای سراسر عربستان ضرورت داشت، و بنا بر این لازم بود نفاق و دشمنی میان قبایل برطرف شود.

برای نبل به این مقصود یعنی رفع خصومت‌های قبیل‌ای، معتقدات و ایده‌تولوژی نوینی بایسته بود. و چون جامعه قرون وسطی فقط از يك نوع معتقدات با خبر بوده، یعنی جز عقاید دینی عقیده‌ای را نمی‌شناخته - می‌بایست معتقدات جدید، به صورت دینی تازه تجلی کند و «... درباره مسیحیت و اسلام توان گفت که نهضت‌های عمومی تاریخی رنگ دینی به خود گرفتند»^۱. بدین سبب ظهور دین جدید یا اسلام، که یکی از سه دین به اصطلاح جهانی است، در شبه جزیره عربستان، ... نتیجه عوامل اجتماعی و اقتصادی بوده است [۶]. جامعه پدرشاهی قدیمی عربی با سازمان طایفه‌ای و قبیل‌ای و خصومتها و نفاقهایش در شرف انقراض بوده. با آن جامعه می‌بایست بت پرستی قدیم و بدوی و بتان و خدایان نجومی و قبیل‌ای و قائل شدن روح برای اجسام و اشیای بیجان و خلاصه کیش کهنه، سقوط کند. عقیده دینی نوینی که مبتنی بر یکتا پرستی و تعلق همه به کیشی واحد و آیین «برادری» بوده، بر خلاف نفاق و خصومت بین القبایل باشد، جایگزین آن گسردد. فقط چنین معتقداتی می‌توانست دلیل و رهنمای عقیدتی دولت جدید سراسر عربستان قرار گیرد.

۱- لیوودیک نویری باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی.

با این حال در دین جدید که انعکاسی از نیازمندیهای جامعه نوین بوده عناصری از دیگر ادیان - ادیان پیشرفته جوامع طبقاتی مجاور: یهود و مسیحیت و زرتشتیگری و کمتر از مانویت و گنوستیکها^۱ به چشم می خورد. برخی چیزها، بخصوص از تشریفات دینی عهد «جاهلیت» - و کیش پیشین اعراب - نیز در اسلام دیده می شود.^۲ [۷]

یکی از مقدسترین اماکن متبرکه شمال عربستان (گرچه آن، تنها مکان متبرکه مقدس نبود) همانا کعبه (در مکه) بوده که پیشتر از آن یاد کردیم، و موجب شهرت و نفوذ این شهر بوده. حیاطی بود چهارگوش محصور به دیوار که در آن محصوره «بتار» یا صحیحتر بگوییم بیت - ایلها (به زبان سامی «بیت ایل» یعنی «خانه خدا»)، خدایان گوناگون، یا سنگهایی که به وضع عمودی گذاشته شده بود قرار داشتند. بهموجب روایتی که در دست است در این محل ۳۶۰ تا از این گونه «بتان» یا «صنم»ها، که نماینده همه خدایان اعراب شمالی به شمار می رفتند، برپا بودند. «حجر الاسود» (سنگ سیاه)، که بعد از اسلام هم باقی و محفوظ مانده بود، در این محل قرار داشت. تولید کعبه، نفاذ کلمه و حیثیت دینی فوق العاده ای به طوایف مشهور و مقتدر قریش می بخشید. برخی از طوایف مزبور به هنگام برگزاری مراسم و تشریفات زیارت زمستانی سالیانه، وظایف دینی معینی داشتند و آنها را انجام می دادند. اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و اجنه، اندیشه خدایی اعلی که الله (صورت اختصاری کلمه عربی الاله خدا)، (ایل ریشه سامی این کلمه است که مفهوم «خدا» را می رساند) والله تعالی نامیده می شود نیز، در مخیله داشتند. تصویری که ایشان از او درس داشتند بسیار کلی و مبهم بوده. اعراب دارای اساطیر (میتولوژی) تکامل یافته - مانند آنچه یونانیان قدیم داشتند - نبودند.

تلاشی و از هم پاشیدگی سازمان پدرشاهی و جماعتی، بالضروره سقوط معتقدات دینی دیرین و پیشین اعراب یعنی شرك و بت پرستی را برانگیخت. و گرایش به سوی يك جهان بینی نوین باعث شد که میان اعراب اعم از شمالی و جنوبی، ادیان پیشرفته ممالک همسایه - که هم در آن زمان در دوران فتودالی قدم نهاده بودند - انتشار یابد.

نخستین دین یکتا پرستی بیگانه که در سرزمین اعراب قوام گرفت کیش یهودیت بود. و مهاجران یهودی، که از قلمرو امپراطوری رم به عربستان نقل مکان کرده بودند، دین مزبور

۱- گنوستیسیزم (از «گنوس» یونانی به معنی «معرفت»). نامی است کلی برای بسیاری از تمالیم و مسالک نخستین سده های بعد از میلاد مسیح، که پیروان آنها نظریات مسیحیت (بدون مطالب عهد عتیق) را با اساطیر بت پرستان شرقی یونانی و برخی از اندیشه های فلسفی افلاطونیان و فیثاغورثیان و نوافلاطونیان تلفیق کرده بودند.
۲- درباره دین قدیم اعراب رجوع شود به:

J. Wellhausen. Reste arabischen Heidentums;
Goldziher, Mohammedanische Studien, T. I, 219. دید.

را با خود آوردند. مراکز عمده یهودیت در عربستان عبارت بود از بلاد یمن و واحه‌های بخش علیای حجاز بویژه یرب (مدینه). چنانکه پیشتر گفتیم در مدینه سه قبیله در کیش یهود بودند و خیبر - واحه‌ای در شمال مدینه - نیز یکی از مراکز مهم یهودیت بوده. در واحه طائف نیز یهودیان زندگی می‌کردند. وغالباً به قصد بازرگانی به مکه می‌رفتند. یهودیان عربستان بازرگان و صنعتگر بودند و در واحه‌ها به کشاورزی اشتغال می‌ورزیدند.

به دنبال یهودیت دین دوم یکتاپرستی یعنی مسیحیت [۸] نیز در عربستان رخنه کرد. نفوذ مسیحیت در عربستان از سه طریق صورت گرفت: ۱/ از سوریه به واسطه اعراب پادشاهی غسانیان که در پایان قرن پنجم میلادی به معیت شاهان خویش مسیحیت را به صورت مذهب مونوفیسبه پذیرفتند. ۲/ از طریق حیره پایتخت پادشاهی عربی لخمیان. ۳/ از جنوب و حبشه که مسیحیت در آنجا از قرن چهارم میلادی، در پادشاهی اکسوم استوار گشته بود. در یمن نیز مسیحیت به موازات یهودیت انتشار یافته بود. شهر نجران در شمال یمن، که بیش از بیست هزار نفوس داشت، همه ساکنان آن، در آغاز قرن ششم میلادی، مسیحی بودند و کلیساها و مقراسقف بزرگ در آنجا برپا بود.

مسیحیت در دیگر جاهای عربستان - مثلاً در یمامه، در مشرق نجد و مرکز شبه جزیره (در آنجا هم کلیسا وجود داشت) رواج یافت. در عربستان مسیحیان نیز مانند یهودیان به زراعت و صنعت اشتغال داشتند و به بازرگانی دوره گردی می‌پرداختند و به شهرها و واحه‌ها و نقاط مسکونی بدویان می‌رفتند. صحرائنشینان دین مسیح را می‌پذیرفتند و قبیله‌ها به آن کیش درمی‌آمدند (قبیله‌های تغلب و نمیر و بخشی از قبیله بزرگ بکر) و حال آنکه یهودیت در میان بادیه‌نشینان انتشار نداشت. مسیحیان عربستان، پیرو مذاهب و مسالک گوناگون مسیحی بودند.

کدامیک از شعب مسیحیت در صدر اسلام تأثیر داشته؟ در میان مسیحیان عربستان ظاهرأ، پیروان مذهب مونوفیسبه بیش از دیگران بودند و عده‌ای نسطوری و شاید ارتدوکس (خلقی‌دوئی) یا پیروان تصمیمات مجمع خلقیدون در ۴۵۱ م) هم وجود داشته. ولی هیچ‌یک از این سه مذهب نمی‌توانست آن شعبای باشد که اسلام برخی از عناصر مسیحیت را از آن اخذ کرده. زیرا که هر سه مذهب یاد شده طبیعت الهی و یا الوهیت عیسی مسیح را، به‌صورت و تعابیر متفاوت هم که شده، قبول دارند. ولی بر حسب تعالیم اسلام، عیسی مسیح آدم و آدمیزاده بوده و یکی از پیامبران

۱- طبق تعالیم نسطوریان (که بیشتر در بین‌النهرین و ایران زندگی می‌کرده‌اند) شخصیت مسیح دو طبیعت را واجداست، طبیعت آدمی و طبیعت خدایی و این دو طبیعت «جدا از هم و به‌طور تلفیق‌ناپذیر» وجود دارند در در شخص که الحاق آنها به یکدیگر فقط نسبی است. بنا به تعالیم خلقیدوئی (ارتدوکس‌ها) مسیح دو طبیعت دارد، یکی خدایی و دیگری آدمی. ولی این دو طبیعت به‌صورت تفکیک‌ناپذیر در یک شخص وجود دارند. طبق گفته فرقه مونوفیسبه از کلمه یونانی «مونوس» به معنی «واحد» و «فیزیس» به معنی «طبیعت» مسیح فقط یک طبیعت دارد و آن ←

بزرگ شمرده می‌شود که پیش از محمد (ص) که خاتم النبیین است آمده است. این عده بیشتر به تعلیمات «یهودی- مسیحیان» ایونی (از کلمه عبری *ebionim* که «فقیران» معنی دارد) نزدیک است، که یکی از عتیق‌ترین و مهجورترین فرق مسیحی بوده^۱. ایونیان برخلاف دیگر فرق مسیحی، رابطه اولیه خویش را با یهودیت قطع نکردند. مراعات قانون موسی یعنی تشریفات دینی یهود را بر خویشتن فرض می‌دانستند. عیسی را «آدمی - پیامبر» می‌شناختند که از طرف خدا برای نجات خلق فرستاده شده بوده و منکر الوهیت وی واصل سه‌گانگی خداوند یا تثلیث بوده‌اند. ایشان انجیلی خاص خود داشتند که اصطلاحاً «انجیل مأخوذ از یهودان» نامیده می‌شده (*χαρα' Εβραϊους*) و به زبان سامی (آرامی؟) بوده و حال آنکه کلیسای رسمی این زبان را رسمی نمی‌شناخته و به دست ما هم نرسیده است. گمان می‌رود مسیحیانی که در مکه و شاید در دیگر جاها هم، با محمد (ص) تلاقی کرده صحبت داشتند [۹] از همین «یهودی-مسیحیان» بوده‌اند. به نظر می‌رسد که اعی (ابو بصیر میمون بن قیس، متوفی در حدود ۲۹ م.) شاعر بزرگ و موحد قدیمی عرب که اندکی پیش از مرگ خویش قصیده مدحیه‌ای در وصف محمد (ص) گفته و وی را به پیامبری شناخته از همین «یهودی - مسیحیان» بوده است.

گرچه مسیحیان در عربستان (به جز حیره و ناحیه غسانیان و یمن و عمان) جماعت‌های قوی و متشکل روحانی نداشتند، ولی در عوض عده کثیری زاهدان و راهبان وجود داشتند که منفرداً، یا گروه‌گروه، در بیابان زندگی می‌کردند، مثلاً در بیابان سوریه در دره وادی القری و حجاز. در آثار فرهنگ عامه باستانی اعراب به سیمای این گونه راهبان برمی‌خوریم. حضرت محمد (ص) از این مسیحیان و بیابان‌نشینان دست از جهان شسته اطلاع داشته و از ایشان با احترام یاد می‌کند^۲.

نخستین مسلمانان نه تنها می‌توانستند از طریق یهودیان و مسیحیان، که برخی از عناصر زرتشتیگری را وارد کیش خویش کرده بودند، با معتقدات پیروان زرتشت آشنا شوند، بلکه چنانکه ایگناتی گولدتسیهر عقیده دارد، بلاواسطه از ایرانیان نیز می‌توانستند در این باره کسب معلومات کنند. زیرا بازرگانان ایرانی به عربستان آمدن می‌کردند. عده‌ای ایرانی نیز در یمن زندگی می‌کردند. زرتشتیگری در بحرین نیز رواج داشته است.

گذشته از یهودیان و مسیحیان، در عربستان پیش از اسلام، گروهی از یکتاپرستان وجود

→ طبیعت خدایی است و مسیح در دوران حیات این جهانی خویش مجموعه‌ای از صفات آدمی را واجد بوده ولی فاقد جوهر آدمی بوده است. مونوفیسیه بیشتر در ارمستان و بین‌النهرین علیاً و سوریه و مصر و حبشه زندگی می‌کردند. مسیحیتی که از سوریه و حبشه در عربستان رخنه کرد، به ظن قوی می‌توانست به صورت مذهب مونوفیسیه باشد.
۱- درباره ایونیان رجوع شود به: ص ۱۴۵-۱۳۹ *Ebionism* W. Beveridge: همانجا فهرست کتب هم آمده.
۲- رجوع شود به قرآن (سوره ۵، آیه ۸۲).

داشتند که نه یهودی بودند و نه مسیحی. اینان را اصطلاحاً حنفاً می نامند. (کلمه عربی «حنیف» و جمع آن «حنفاء»). ریشه کلمه حنیف روشن نیست. محققان درباره معنی اولیه آن تعبیّرات گوناگون و متفاوت دارند^۱. اخباری که درباره حنفا یا حنیفان به ما رسیده بسیار کم است. ظاهراً حنیفان تحت تأثیر یهودیت و مسیحیت - هر دو - بوده و لبّ لباب هر دو دین (یعنی ایمان به خداوند واحد و رد شرک و بت پرستی) را اخذ کرده و پذیرفته بودند. اینان گرایش نمایانی به دست از دنیا شستن و زهد و انزوا داشتند. ولی در عین حال به طور در بست نه یهودیت را قبول داشتند نه مسیحیت را و می خواستند پیرو دینی ساده تر و ابتدایی تر باشند که برای فرد ساده عرب قابل وصول و قبول باشد. شاعران عرب بین حنفا و یهودیان و مسیحیان فرق قائل بودند^۲.

محمد (ص) حنفا یا حنیفان را می شناخت و ایشان را پیروان «دین پاک و برحق» می شمرد. در قرآن حنفا را به این معنی آورده و در برابر بت پرستان از ایشان یاد کرده است^۳. محمد (ص) حنفا را پیروان کیش باستانی ابراهیم می شمرد^۴. ابن هشام نویسنده شرح زندگی پیامبر نیز حنفا و کیش ایشان، حنیفیت، را دین ابراهیم می دانسته و کلمه حنیف را همسنگ و مترادف «مسلم» به کار برده است. ابن هشام نام چهارتن از حنفا را که در مکه می زیستند و معاصر محمد (ص)^۵ بودند ذکر می کند که یکی از ایشان ورقه بن نوفل بن اسد القرشی از خویشاوندان خدیجه - نخستین زوجه پیامبر - بوده است.

البته از لحاظ تاریخی نمی توان میان حنفا و تبلیغات کهن ابراهیم در عربستان رابطه ای قائل شد. دلیلی هم در دست نیست که ایشان را از پیروان «توحید و یکتاشناسی بدوی» موهوم بشناسیم - دینی که به زعم برخی اسلام شناسان غربی، گویا در آغاز، کیش اعراب بوده. برعکس، آیین حنفا ظاهراً در تاریخ عربستان پدیده ای نوین بوده است (مانند اعتقاد به وجود خدای تعالی - الله، در نزد بت پرستان عربستان شمالی) پیدایش حنفا مبین گرایشی به سوی یکتاشناسی بوده - گرایشی که بر اثر بحران معتقدات دینی پیشین عربستان پیدا شده بوده. اسلام را اگر تکامل آیین حنفا [۱۰] بشماریم بی اساس نخواهد بود^۶. (ظاهراً امیه بن ابی الصلت طائفی شاعر و معاصر پیامبر حنیفی بوده (ویا یهودی - مسیحی)).

شایان توجه است که یهودیان عربی زبان و مسیحیان و حنفا خداوند را به نام «اله» می خواندند. بنا بر این، این نام ویژه مسلمانان نبوده. اکنون می پردازیم به تاریخ ظهور اسلام. محمد (ص) پایه گذار اسلام شناخته شده است.

۱- رجوع شود به: Fr. Buhl, Hanif: ۲- کتاب الاغانی، ج ۱، ص ۴۵، نقل از: Fr. Buhl, Hanif: ۳- قرآن، سوره ۱۵، آیه ۱۰۵، سوره ۲۲، آیه ۳۱، سوره ۳۵، آیه ۲۵، سوره ۹۸، آیه ۵. ۴- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۳۵، سوره ۳، آیه ۶۷. ۵- ابن هشام، ص ۱۲۵. ۶- از میان اسلام شناسان روسی نیز آ. آ. بلیایف این نظریه را اظهار کرده است.

ولی با اطمینان خاطر توان گفت که اگر مقدمات جامعه نوین طبقات در عربستان فراهم نمی‌گشت و اساس جاهلیت باستانی اعراب دچار سقوط و اضمحلال نمی‌شد و یک نهضت یکتاشناسی علیه جاهلیت وجود نمی‌داشت، نهضت محمدی هم به‌وجود نمی‌آمد. یا اگر هم به‌وجود می‌آمد عامه از آن چیزی درک نمی‌کردند و تنها می‌ماند، و به‌زودی فراموش می‌شد. و آن دین نوین جهانی - یعنی اسلام - قادر نمی‌بود بدون فراهم شدن مقدمات اجتماعی و مرامی پیش‌گفته تکوین یابد و تحکیم پذیرد.

تاریخ، اخبار مکتوبی درباره محمد (ص) که از طرف معاصران وی نوشته شده باشد، در دست ندارد. کتاب مقدس مسلمانان - صرف نظر از مطالب معدود - منبعی برای ترجمه حال پیامبر نمی‌تواند باشد. مطالب مربوط به شرح زندگی و اعمال و اقوال وی یا «احادیث» مدتی مدید شفاهاً سینه به‌سینه منتقل می‌شده و فقط بعدها نوشته و ضبط شده...

نخستین شرح زندگی محمد (ص) که بر احادیث مبتنی بوده و توسط ابن اسحاق (متوفی به سال ۱۵۰ هـ) مدون گشته است، فقط در اواسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) پدید آمد و به‌صورت کتابی که توسط ابن هشام (متوفی به سال ۲۱۹ هـ) دستکاری شده و تا حدی به‌شکل مستخرجات مفصلی، که در تاریخ طبری (متوفی به سال ۳۱۰ هـ) منقول است، به‌دست ما رسیده [۱۱]... البته شخص محمد (ص) شخصیتی تاریخی است. نخستین خلفا و اطرافیان ایشان قدرت و نفوذ کلام خویش را بر خویشاوندی و یا نزدیکی با پیامبر مبتنی و متکی می‌ساختند. و بدیهی است که ممکن نیست شخص موهوم را خویشاوند و آموزگار و هم‌عصر خویش بخوانند؟ ولی بعدها افسانه‌های بسیار درباره وی پدید آمد - به‌ویژه درباره دوران زندگی او در مکه - بدین سبب شرح زندگی پیامبر به‌صورتی که در روایات مسلمانان آمده بیش از مطالب تاریخی و قابل اعتماد حاوی افسانه است و منتقد تاریخ گاه قادر نیست در این مورد سره را از ناسره جدا کند. ولی چون روایات مزبور مورد قبول همه مسلمانان [۱۲] است هر کسی که به بررسی اسلام پردازد، از دانستن آن ناگزیر است. بنابراین مطالب عمده شرح زندگی محمد (ص) را طبق روایات مزبور، به‌غایت اختصار در اینجا نقل می‌کنیم.

محمد (ص) اصلاً از خاندان هاشمی قبیله قریش بوده - قبیله‌ای که مکه را در تصرف خویش داشت. درباره عبدالمطلب جد پیامبر و عبدالله پدر او تقریباً فقط اطلاعاتی محدود در دست است. پدر او بازرگانی اندک ثروت بود و به‌هنگام مرگ فقط پنج اشتر و چند گوسفند و یک کنیز برای آمنه، بیوه خویش، به‌ارث گذاشت. آمنه هنگامی که فرزندش محمد، شش ساله

۱- درباره حدیث به‌فصل چهارم رجوع شود. ۲- آکادمی سین ای. یو. کراچکوسکی نیز در «ضمیمه» ترجمه قرآن: ص ۶۵۵ (در فهرست کتابها به‌کلمه «قرآن» رجوع شود) به «عدم امکان فریب بزرگ» اشاره می‌کند.

بود درگذشت.

بنابر روایات موجود، محمد (ص) در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ میلادی، در مکه به دنیا آمد. ولی این تاریخ، شاید صحیح نباشد و فقط به سبب وجود روایت دیگری پدید آمده که می گوید پیامبر در «عام الفیل» - یعنی سال لشکرکشی ناموفق ابرهه، حاکم حبشی یمن، علیه مکه - متولد شده. بر روی هم تاهجرت هیچ تاریخ سال و ماهی از زندگی محمد (ص) که بلامنازع باشد در دست نداریم.

در سوره ۹۳ قرآن آمده که خداوند محمد را یتیمی بی پناه و قفیر و گمشده یافت. خداوند پناه و تمکنش بخشید و راه نشان داد و فرمودش تا در آینده یتیمان را نرنجاند و مستمندان را با فریاد دور نکند و رحم دل باشد. روایت است که محمد (ص) در زمان کودکی بزها و گوسفندهای ابوطالب - عم خویش - را می چرانید و ابوطالب هم مردی فقیر بود، و به زحمت از عهدهٔ اطعام برادرزادهٔ خود برمی آمد. محمد (ص) جوان بود که به سمت عامل تجاری خدیجه - که بیوه ای سرشناس و ثروتمند بود و در بازرگانی با سوره فعالانه و با جد تمام شرکت داشت - درآمد. خدیجه را از او خوش آمد. محمد (ص) در سن بیست و چهار سالگی با خدیجه ازدواج کرد، و حال آنکه خدیجه نزدیک چهار سال داشت. به رغم تفاوت سنی این ازدواج مسعود بود. خدیجه چند فرزند به وی عطا کرد که از آن میان فقط فاطمه - دختر محبوب محمد - زنده ماند، و او هم اندکی پس از مرگ پدر درگذشت (فاطمه در سال یازدهم هجری وفات کرد) روایت است که پیامبر در مدت حیات به خدیجه دل بستگی داشت و در زمان زندگی مشارالیها زن نگرفت و پس از وی نیز به یاد او گهگاه فقیران را اطعام می کرد. باز به موجب روایات موجود، محمد (ص) رحیم و شفیق بود، و چون به ثروت رسید هرگز هیچ فرصتی را برای کمک به یتیمان و درویشان از دست نداد.

ازدواج زندگی مادی محمد را تأمین کرد و وی را از تلاش به خاطر قرصی نان - تلاشی که رنجش می داد - آزاد کرد. معلوم نیست که آیا فعالانه در امور تجاری خدیجه شرکت جست یا نه. ولی به هر تقدیر توانست به مسایل دیگری که سخت جالب توجه وی بود پردازد. به موجب روایات موجود، محمد (ص) دوست می داشت با یهودیان و مسیحیان در مسایل دینی صحبت دارد. آنچه در این دو کیش به نظر وی مهم می رسید یکی فکر توحید بود و دیگر اینکه پیروان آن ادیان به توسط پیامبران از وحی خداوند با خبر می شدند^[۱۳]. روایت است که وی بسا راهبان مسیحی ملاقات می کرده^[۱۴]

بدیهی است اینکه محمد (ص) مانند بسیاری از معاصران خویش یکتاشناسی مؤمن شد

۱- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۴۳-۴۴ و سوره ۲۱، آیه ۷ و جاهای دیگر.

و از «بتان» و «مشرکین» نفرت داشت موجب تعجب نمی‌تواند بود. چیزی که فهم و درک آن به مراتب دشوارتر شمرده می‌شود این است که چگونه معتقد شد [۱۵] که پیامبر است و خداوند وی را مانند دیگر پیامبران عهد عتیق برگزیده و رسالت احیای کیش قدیمی ابراهیم یعنی توحید را به عهده او محول کرده است...

محمد خود از «روح» یا «روح القدس» که در روز از طرف خداوند بر او ظاهر می‌شده سخن می‌گوید^۱. در قرآن از ظهورات شبانه نیز یاد شده است^۲. بنا به گفته محمد (ص) وی در طی یکی از این مکاشفات شبانه، «او» را (از فحوای کلام پیداست که روح را) «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نزد سدره المنتهی که نزد آن است بهشت آرامگاه) دید^۳. یکی از این مشهودات و ظهورات شبانه عبارت از این بود که محمد (ص) از مسجد الحرام (یعنی کعبه) به مسجد الاقصی برده شد^۴. این سیر منشأ پیدایش داستان «معراج» محمد توسط فرشتگان به صخره معبد سلیمان در اورشلیم شد، و زان پس (در فاصله قرن هفتم و هشتم میلادی) در روزگار خلیفه عبدالملک در آنجا معبد اسلامی به نام حرم لشریف و مکان متبرک قبة لصخره و مسجد الاقصی بنا شد...

روایت است که محمد (ص) در حدود سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ میلادی، دعوت و تبلیغ آغاز کرد و نخستین کسانی که به وی ایمان آوردند خویشاوندان نزدیک وی بودند، یعنی خدیجه همسر و دوست وفادارش و دخترانش (رقیه، ام کلثوم و فاطمه) و پسروم جوانش علی بن ابی طالب که بعدها با فاطمه دختر وی ازدواج کرد (وزان پس چهارمین خلیفه شد)^۵. آنگاه زید بن حارثه بنده آزاد کرده و پسر خوانده وی اسلام آورد و ابو بکر بازرگان ثروتمند [۱۶] (که بعدها خلیفه اول شد) و زبیر خویشاوند محمد و سعد بن ابی وقاص (که بعدها سرداری نامی گشت و ایرانیان را در ۶۳۷ م. ۵۱ ه. در قادیسیه شکست داد) و دو بازرگان به نام طلحه و عبدالرحمن بن عوف که بر اثر تجارت ثروت هنگفتی گرد آورده بودند به وی ایمان آوردند. عثمان بن عفان از خاندان سرشناس امیه و قبیله قریش (خلیفه سوم که با رقیه زبیرا دختر محمد ازدواج کرد) نیز اسلام آورد. در شمار نخستین کسانی که ایمان آوردند شبان برده سابق، عبدالله بن مسعود (که بعدها یکی از صحابه مشهور پیامبر شد)، و عبدالله بن سعد بازرگان نیز بوده‌اند.

بر روی هم کامیابی تبلیغات محمدی مدتی ندید ناچیز بوده. بزرگان که از رباخواران و بازرگانان برده‌دار بودند علناً نسبت به تبلیغات محمد (ص) نظر دشمنانه‌ای داشتند. نتوان گفت

۱- قرآن، سوره ۵۳، و بید، سوره ۸۱، آیه ۲۳ و بید - در این سوره‌ها پیامبر روح را فقط «اد» می‌خواند.
 ۲- قرآن سوره ۴۴، آیه ۳، سوره ۵۳، آیه ۱۳، و بید، سوره ۷۲، و بید، سوره ۸۱، آیه ۱۹، و بید، سوره ۹۷، آیه ۱۶، در سوره ۹۶ (آیه ۵-۱) ظاهراً از رؤیت اولی سخن رفته. (۳) قرآن، سوره ۵۳، آیه ۱۴-۱۵.
 ۳- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۱ و بید. ۵- سن‌علی در آن زمان بین ۱۳ و ۱۴ بوده. وی ابوتراب نیز لقب داشته که گویا محمد (ص) وی را بدان لقب ساخته بوده. شعیبان علی این لقب را شریف می‌شمرد

که سبب این خصومت تعصبات دینی بوده [۱۷]، بلکه تبلیغات محمد علیه بت پرستی برای منافع بازرگانی و سیاسی مکه خطرناک بوده است. زیرا که دعوت وی ممکن بود به سقوط پرستش کعبه و «بتان» آن منجر شود. و این خود مسلماً نه تنها هجوم زوار را متوقف و در عین حال بازار مکه را کاسد و مناسبات بازرگانی آن شهر را با دیگر نقاط ضعیف می کرد، بلکه باعث سقوط نفوذ سیاسی مکه می گردید.

بدین سبب بود که بزرگان مکه دعوت محمدی را از نظر گاه منافع خویش بس خطرناک شمرده از وی متنفر بودند، و ثروتمندترین تاجر مکه یعنی ابوسفیان، رئیس خاندان امویان، و زوجة او هند و عمرو بن هشام، سرسخت ترین دشمن محمد که پیروان پیامبر ابو جهلش نامیدند و سرانجام عم محمد یعنی عبدالعزی (یعنی برده بت عزیزی) ابن عبدالمطلب، که پیامبر لقب ابولهبش داده بود (یعنی «پدر شعله دوزخ») و خواهر ابوسفیان را به زنی داشت (پیامبر آتش جهنم را پس از مرگ به او وعده داده بود)^۱، فعال ترین دشمنان محمد (ص) بودند. دشمنان محمد جرئت کشتن او را نداشتند زیرا که در این صورت، طبق رسوم آن زمان، همه افراد خاندان هاشمی به خو نخواستند. ولی محمد (ص) را با خصوصیتها و استهزاهای شروانه خویش تعقیب کرده راحت نمی گذاشتند.

پنج سال پس از نزول «وحی» نخستین و آغاز دعوت محمد (ص)، شمار پیروان وی در مکه بر روی هم در حدود یکصد و پنجاه نفر بود. و میان ایشان بسیاری از مردم فقیر و بندگان بودند. از اینکه عدۀ کثیری از بندگان به دین محمد (ص) - «اسلام» - (کلمۀ عربی به معنی فرمانبرداری «از خدای واحد») درآمدند نباید چنین نتیجه گرفت که تعلیمات پیامبر فی نفسه آرزوها و امیال ایشان - یعنی بندگان - را منعکس می نموده. و به طریق اولی به رغم فرضیه ای که گریه ایجاد کرده در تعلیمات مزبور هیچ چیز «سوسیالیستی» هم وجود نداشته [۱۸]. راست است که محمد (ص) در «وحی های» خود «مطففین»^۲ یعنی کسم فروشان و تقلب کنندگان در وزن و قیمت کالاها، و به عبارت دیگر، تجار مکه را با تازیانه نکوهش تنبیه کرده و دل بستگی به ثروت و گرایش به «تکاثر»^۳ و اندوختن مال را نهی و تقییح کرده - زیرا که این گرایش سبب می گردد که آدمیان، خداوند و زندگی آن جهانی را از یاد برند. او می گفت که چه در مکه و چه در دیگر شهرها «اکابر» و بزرگان گناهکارانند^۴ - ولی وی فقط کسب مال را از طریق حرام نهی و تقییح می نمود نه هر مالی را به طور کلی. محمد جمع مالی را گناه می دانست که صاحب آن به خاطرش خلأ و روز جزا را از یاد ببرد [۱۹].

۱ - قرآن، سوره ۱۱۱، آیه ۵۱. ۲ - «سورة المطففين» نام سوره ۸۳ قرآن است. ۳ - سوره ۱۰۲، آیه ۸۱. ۴ - سوره ۶، آیه ۱۲۳.

در این گونه تبلیغات چیز تازه‌ای وجود نداشت [۲۵]. و در کتابهای رسولان تورات و انجیل نیز از این گونه مطالب دیده می‌شود [۲۱]. ولی مالی که از راه «حلال» (از نظرگاه قانون دینی و شریعت) کسب شده باشد و صاحب آن در عین حال وظایف دینی خویش را (بخصوص در مورد ارحام و صدقه)^۱ ادا کرده باشد، کسب چنین مالی را محمد (ص) در مکه و بعدها در مدینه امری کاملاً مشروع می‌شمرد. محمد (ص) هرگز مالکیت شخصی و بردگی و برده‌داری را انکار و نهی نکرد (بخصوص برده کردن اسیران جنگی را قانونی و مشروع می‌شمرد [۲۲]) و فقط توصیه می‌کرده که صاحبان با آنچه (ما ملکت ایمانکم) به وسیله دستهایشان مالک شده‌اند (یعنی اسیران - بنده) به ملایمت رفتار کنند^۲.

اسلام آوردن برخی از بردگان را در نخستین مرحله وجود آن کیش می‌توان به آسانی چنین توجیه کرد که ایشان از کینه و نفرتی که صاحبان آنان یعنی ثروتمندان مکه نسبت به محمد (ص) - محمدی که کسب و مال حرام را نهی می‌کرد - داشتند مطلع و باخبر بوده‌اند. بدین سبب بردگان وی را دوست و حامی خویش می‌دانستند. و پیش‌بینی روز «بازپسین» و «محکمۀ وحشتناک» را در مخیله خویش همچون روز کین‌خواهی از اربابان می‌شمردند.

بدیهی است که نفرت اربابان یعنی توانگران مکی بیش از همه متوجه این گروه اجتماعی بی‌توشه و محروم و بی‌دفاع گردید. روایت است که چند غلام و کنیز که اسلام آورده بودند نخستین قربانیان دیانت اسلام بوده‌اند. بخشی از بردگان مسلمان را مؤمنان ثروتمند از صاحبان ایشان خریدند.

روایت است که دیگر فقیران مسلمان که از بردگان بوده‌اند تصمیم گرفتند به حبشه که سرزمینی مسیحی بوده مهاجرت کنند تا از تعقیب و ایذا رهایی یابند. و در مکه ۵۲ مسلمان (در حدود سال ۱۵ م) باقی ماند...

محمد (ص) در مرحله نخستین فعالیت خویش در مکه توجه خاصی به فکر «پایان آئینده دنیا» و «قیامت کبری» و «محکمۀ وحشتناک» و «روز جزا» و پاداش و مجازات آن جهانی مؤمنان (موحدان) و مشرکان و نیکان و گناهکاران مبذول می‌داشت. عقیده به «روز بازپسین» (عقیده به «پایان جهان») یا اسخاتولوژی میان یهودیان و مسیحیان مشترک بوده و در مراحل معینی از تکامل این دو کیش در بسیاری از آثار یهود و کتب دوران اولیه مسیحیت به ویژه در کتاب مکاشفۀ منتسب به یوحنا، منعکس بوده، ولی به طوری که محققان معتقدند کتاب مکاشفۀ را مؤلف مسیحی مجهولی که از یهودیان بوده، ظاهراً بین سال ۶۷ و ۶۹ مسیحی به رشته تحریر در آورده است. مناظر عجیب و غریب و واضح «پایان ناگهانی جهان» و «محکمۀ وحشتناک» و «قیامت کبری»، همانند

آنچه در کتاب مکاشفه ترسیم شده در قرآن هم پدید آمد^۱. محتملاً محمد (ص) در آغاز فعالیت خویش می‌پنداشت که «پایان جهان» در آینده‌ای نزدیک صورت خواهد گرفت. ولی بعد از این نظر عدول کرد [۲۳].

محمد (ص) تعلیمات خویش را به صورت «وحی‌هایی» که به وسیله روح از طرف خداوند به وی نازل شده به سمع شنوندگان می‌رسانید. شنوندگان، این «وحی‌ها» را بر برگ خرما و قطعات مسطح استخوان و سنگ می‌نوشتند. و بیشتر و غالباً از بر می‌کردند و بعد قرائت می‌کردند و بعد قرائت می‌خواندند - ایشان نیز قرائت می‌کردند. بعدها، پس از مرگ محمد (ص)، قطعات «وحی‌ها» را (که در زمان محمد نوشته و بر او خوانده شده بود) گرد آوردند و کتاب مقدس مسلمانان یا قرآن را مدون ساختند.

پس از هجرت بخشی از مسلمانان به حبشه: شمار پیروان پیامبر به کندی افزایش می‌یافت. گرچه در حدود همان زمان (۱۵ م ۶۱۵؟) عم پیامبر حمزه بن عبدالمطلب که به شجاعت معروف بوده (بعدها وی به لقب «اسدالله و اسدالرسول» ملقب گردید) و عمر بن الخطاب که مرد جوان ۲۶ ساله و فعال و جدی بود (بعدها خلیفه دوم) اسلام آوردند. به ویژه اسلام آوردن عمر واجد اهمیت بود [۲۴].

چیزی نگذشت که بدبختیهای نازهای درمکه به مسلمانان روی آورد. مجلس سران طوایف در «دارالندوه» از هاشمیان خواست که محمد را از حمایت خویش محروم سازند و تهدید کرد که اگر چنین نکنند، خاندان هاشمی را از معاشرت با دیگر خاندانها بی‌نصیب خواهد کرد. با اینکه هاشمیان، جز عده معدودی، حسن توجهی به کیش محمدی نداشتند، معیناً نتوانستند از حمایت وی سر باز زنند. زیرا طبق یک رسم حقوقی باستانی عربی هر عضو خاندان موظف بود از خاندان و عشیره خویش دفاع کند و هر خاندان نیز می‌بایست از افراد خود حمایت کند - حتی اگر فرد به ناحق باشد. آنگاه طرد و تحریم دامنگیر خاندان هاشمیان شد و فقط ابولهب را مستثنی ساختند. منع هاشمیان از شرکت در کاروانهایی که از مکه عزیمت می‌کردند ممکن بود آن خاندان را به فقر و نابودی کشد. دو سال بعد مجلس سران یا شیوخ، به رغم تشبثات ابوجهل، طرد و تحریم را در مورد ایشان لغو کرد.

ولی وضع محمد (ص) بهبود نیافت، خدیجه همسر وفادار وی درگذشت و عم محبوب او ابوطالب که رئیس خاندان هاشمی بود بدرود جهان گفت. پس از مرگ وی ریاست خاندان به ابولهب که از محمد و مسلمانان متنفر بود افتاد. محمد (ص) کم‌تر از خانه برون می‌آمد تا از

۱- درباره جزئیات رجوع شود به فصل دوم این کتاب.

اینها و توهین ایمن باشد. در این اوضاع واحوال دشوار، پیامبر به این نتیجه رسید که دیگر اقامت در مکه صلاح نیست. نخست در این اندیشه شد که به اتفاق پیروان به واحه طائف هجرت کند. و با پسرخوانده خویش زید بن حارثه به آنجا رفت ولی با سنگ و کلوخ استقبالش کردند و به ناچار بازگشت.

ولی محمد (ص) با این حال در واحه یثرب (مدینه) دوستانی یافت و اینان از مردمان مقیم و اسکان یافته و زراعت پیشه قبیله‌های اوس و خزرج بودند که از بزرگان ثروتمند مکه تفر داشتند. سبب این تفر تاحدی خصوصتهای قدیمی قبیله‌ای بود. ضمناً علت دیگر این بود که بسیاری از کشاورزان مدینه به رباخواران و بازرگانان مکه مقروض بودند. افراد قبیله‌های اوس و خزرج محمد (ص) را که دشمن اشراف و بزرگان مکه بود متحد طبیعی خویش می‌شمردند [۲۵]. و بدین قرار دوبار (بین سال ۶۲۵ تا ۶۲۲ م، سال هجرت) در بیابان عقبه، بین محمد و اصحاب او از یک طرف و اوسیان و خزرجیان از طرف دیگر ملاقات دست‌داد. پیمانی میان اینان و محمد (ص) بسته شد که با سوگند استوار گردید. اوسیان و خزرجیان تعهد کردند محمد و دیگر مسلمانان را در مدینه بپذیرند و از ایشان در صورت لزوم، سلاح به کف حمایت و دفاع کنند. مسلمانان می‌بایست به صورت جماعت ویژه و جداگانه‌ای در مدینه اقامت گزینند. روایت است که مذاکرات به وساطت عم پیامبر، یعنی عباس بن عبدالمطلب، صورت گرفت. عباس بر عکس اکثر هاشمیان فقیر، بازرگانی ثروتمند بود و در کاروانهای مکیان شرکت می‌جست. و پول نقره به‌وام می‌داد و ربح می‌گرفت و باغ و تاکستانی در طائف داشت. روایت است که حق فروش [۲۶] آب چاه زمزم به‌ژانر آن مکه از آن وی بود. عباس در آن زمان هنوز اسلام نیاورده بود، ولی می‌کوشید در عین حال مناسبات حسنه‌ای با طرفداران و مخالفان اسلام داشته باشد. وی سرخاندان عباسی بود (بعدها سلاله عباس، عباسیان، از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ م، ۱۳۳۲ تا ۶۵۶ هـ، خلافت کردند).

چیزی نگذشت که مسلمانان به دسته‌های چند نفری تقسیم شدند و هجرت به مدینه را آغاز کردند. عمر در شمار نخستین مهاجران بود. عده مسلمانان بر روی هم (به استثنای بردگان و مهاجرانی که به حبشه رفته بودند) در آن زمان بیش از ۱۵۰ نفر نبود. بدین سبب هجرت متشکل ایشان به مدینه دچار دشواری نشد. محمد (ص) و ابوبکر و علی بعد از دیگران نقل مکان کردند.

نقل مکان مسلمانان و پیامبر از مکه به مدینه در روایات اسلامی به‌نام «هجرت» خوانده شده است. این کلمه را گاه به نادرست معنی کرده معادل «فرار» می‌دانند. ولی در واقع ریشه «هجر» به معنی «قطع رابطه و معاشرت (با کسی)» و «ترك (قبیله خویش)» و «نقل مکان از جایی به جایی» است. و از این جهت «هجرت» به معنی «نقل مکان» است و «مهاجر» (عربی، جمع آن

«مهاجرون» (نقل مکان کردگان) معنی می‌دهد. کسانی که به اتفاق محمد (ص) از مکه به مدینه نقل مکان کردند مهاجر نامیده شدند^۱ و ساکنان مدینه را که اسلام آوردند انصار خواندند، (کلمه عربی «انصار» مفرد آن «ناصر» است - به معنی «یار ومددگار» از ریشه «نصر» به معنی «یاری-کردن، دفاع کردن از...»). درباره تاریخ هجرت (با در نظر گرفتن تاریخ نقل مکان شخص پیامبر) عقاید مختلف است. عقیده غالب بر آن است که هجرت در ۸ ربیع الاول (طبق گاهنامه قمری مسلمانان) = ۲۰ سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی وقوع یافت.

واقعه هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد. این روایت که محمد (ص) خود هجرت را مبدأ تاریخ مسلمانان قرارداد افسانه است. پیشتر از آن زمان اعراب حجاز مبدأ را از «عام الفیل» حساب می‌کردند^۲. موضوع مبدأ تاریخ جدید در زمان خلیفه عمر، بین سال ۱۶ و ۱۸ هجری = ۶۳۷ و ۶۳۹ میلادی، طرح گشت و تصمیم گرفته شد (به روایتی به پیشنهاد علی ع [۲۷]) که سال هجرت (یعنی سال ۲۲ م) را مبدأ تاریخ مسلمانان قرار دهند. ولی از آنجایی که در آن زمان گاهنامه قمری معمول بود، روز آغاز مبدأ تاریخ هجری جدید را، نخستین روز ماه اول همان سال هجرت به حساب گاهنامه قمری - قرار دادند^۳ که مطابق بود با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲، نه روزی که واقعاً هجرت صورت گرفته بود.

محمد (ص) میان دو قبیله اوس و خزرج، که در گذشته با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند، آشتی داده، عملاً و کاملاً در رأس مدینه قرار گرفت. در دوران بلا فصل بعد از هجرت (تا سال دهم هجری) محمد (ص) به اتفاق صحابه فعالیت می‌کرد و نشان داد که سیاستمدار داهی و با استعدادی است. از مضمون سندی، که عادتاً اصیل شمرده می‌شود و در جزء روایات منقول است - و این سند اساسنامه جماعت مسلمان مدینه است که بر پایه پیمان منعقد با قبیله‌های اوس و خزرج مدون شده بود -^۴ پیداست که محمد (ص) درحین که رئیس جماعت مسلمین بوده در عین حال رهبری سیاسی همه شهر مدینه را به عهده داشته و مقنن و داور آن شهر بوده است. رهبران اسلامی بنا به معتقدات خویش نسبت به سنن قبیله‌ای و عشیرتی نظر منفی داشتند، ولی چون می‌دیدند که به ناگاه مخالفت با سنن یاد شده محال است، یک سازش و مصالحه عقلایی را مجاز دانستند [۲۸]. به این معنی که همه ساکنان مدینه می‌بایست همچون یک واحد سیاسی شمرده شوند و از حقوق یکسان استفاده کنند، بدون در نظر گرفتن انتساب ایشان به فلان یا بهمان قبیله یا دین. اگر کسی

۱- از آن زمان لقب «مهاجر» را مسلمانان بسیار محترم می‌دانستند. بعدها مسلمانانی که از ممالک اسلامی مفتوح به دست غیرمسلمانان (مثلاً ممالک استعمارگر اروپایی) به ممالک اسلامی نقل مکان می‌کردند، مهاجر نامیده می‌شدند.
 ۲- سال ۵۷۰ م. تاریخی است قراردادی (که از لحاظ تاریخ نادرست است) برای لشکرکشی ناموفق ابرهه، حاکم حبشه یمن، به مکه. روایت است که در لشکر ابرهه قیلانی وجود داشتند و اعراب بیشتر این حیوان را ندیده بودند.
 ۳- جزئیات مربوطه به گاهنامه اسلامی را در فصل دوم بنگرید. ۴- ابن هشام، ص ۲۴۱-۲۴۴ J. Wellhausen. Das Arabische Reich und sein Sturz. ص ۱ و بعد.

مرتکب قتل می‌گردید نمی‌بایست در هیچ‌یک از قبایل کسی به حمایت و دفاع از او برخیزد. خصوصیت و خونخواهی بین قبایل ممنوع شد. در منازعات میان آنان محمد (ص) داوری می‌کرد. در باقی امور، هر قبیله‌ای خودمختاری خویش را حفظ می‌کرد و می‌توانست با هر یک از دیگر قبایل خارج از مدینه رابطه داشته باشد و قرارداد ببندد، جز با قریش مکه که همه می‌بایست ایشان را دشمن بدانند. جامعه دینی مسلمانان یک‌گونه گروه مستقل و خودمختار را تشکیل می‌داد و دارای همان حقوقی بود که دیگر قبایل واحه مدینه از آن برخوردار بودند.

در مدینه می‌بایست نسبت به ادیان شیوه مدارای کامل معمول باشد. محمد (ص) اصل «لا اکره فی الدین» را علم کرد.^۱ حقوق مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و بت‌پرستان یکسان شناخته شد [۲۹] و همه می‌توانستند آزادانه در دین ویژه خویش استوار باشند و اعمال آن را برگزار کنند. ولی بسیاری از اوسیان و خزرجیان به طیب خاطر مسلمان شدند.

در مدینه جامعه دینی اسلامی شکل سازمان‌یافته‌تری پیدا کرد. تشریفات عمده و اصلی دینی معلوم و برقرار شد، تشریقاتی که بعدها فوق‌العاده مفصل و پیچ در پیچ گشت. نخستین مسجد احداث گردید. خانه‌ای بود ساده که در آن به حیاط گشوده می‌شد و ساختمانهای دیگر، آن را در میان گرفته بودند و به‌خانه پیامبر متصل بود. مسجد نه تنها نمازخانه بود، بلکه محل جلسات عمومی و پذیراییها (ی سفیران و دیگران) نیز شمرده می‌شد. ساعات نمازهای روزانه مقرر و معین گشت. محمد (ص) در نماز وظیفه امام را ایفا می‌کرد، یعنی در پیشاپیش نمازگزاران قرار می‌گرفت. نخستین مؤذن نیز معین شده و برده پیشین، بلال حبشی، به این سمت منصوب گردید. وظیفه وی این بود که اذان گوید و مؤمنان را به نماز بخواند. قواعد وضو و غسل و روزه معین و مقرر گشت.^۲

جامعه دینی اسلامی، چنانکه گفتیم، مرکب بود از مهاجران مکی و انصار مدنی. در این جامعه هر چیزی که مبتنی بر خویشاوندی خونی بود، بنا به اصل «انما المؤمنون اخوة» نفی ورد می‌شد. البته فکر برادری و برابری همه مسلمانان، به معنی مساوات اجتماعی واقعی نبوده [۳۰] زیرا وجود یک چنین مساوات در جامعه‌ای که مناسبات طبقاتی در آن تکوین یافته بوده، محال بود. در مواظ و دعوت محمد (ص) سخنی از مساوات طلبی طبقاتی در میان نبوده [۳۱] و از سوسیالیزم تخیلی (اوتوپیک) نیز صحبتی نبوده. ولی فکر «مساوات» مسلمانان در اسلام - صرف نظر از اصل و تبار و نسبت قبیله‌ای و طایفگی ایشان - مقدمه مهمی بود برای اتحاد سیاسی، نخست اتحاد سیاسی اعراب مدینه و زان پس همه عرب. حتی ابن‌خلدون مورخ و فیلسوف در

۱- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵۶. ۲- درباره مساجد و تشریفات دینی در اسلام، به فصل دوم رجوع شود که مفصلاً شرح داده شده.

قرن چهاردهم میلادی، (قرن هشتم هجری) می‌گفت که اگر شور و حرارت دینی که پیامبر به بدویان تلقین کرد، نمی‌بود ایشان قادر نبودند دولت مقتدری ایجاد کنند...^۱

در دوران مدینه پایه‌های دولت اسلامی سراسر عربستان گذارده شد و اتحاد سیاسی واحه مدینه نقطه آن دولت بود. اسلام دیگر نه تنها جریانی دینی بلکه عاملی سیاسی نیز بود. انگیزه اتحاد عربستان و ایجاد خلافت همانا جریان تکوین جامعه طبقاتی بود [۳۲]. ولی اسلام عاملی بود که آن جریان و اتحاد سیاسی را تسریع کرد. گروه بالنسبه کوچک هم‌راهان پیامبر - اصحاب و باصحاب بعدها در عهد نخستین خلفا طبقه اشراف جدید و قشر بالای طبقه نوین حاکمه را تشکیل دادند که پس از فتوحات عرب به فتودال تبدیل یافتند.

در مدینه تفکیک قطعی مسلمانان از «اهل کتاب» صورت گرفت و نخست از یهودیان و زنان پس از مسیحیان نیز انفکاک پذیرفتند. و اسلام که نخست در مکه نهضتی توحید خواه و شکل نگرفته و نوعی از حنفا بود [۳۳] امید به دینی مستقل گشت. البته این جریان در آن واحد صورت نگرفت. محمد (ص) پس از آنکه از یهود برید هنوز مدتی به اتحاد و نزدیکی با مسیحیان امید داشت. در جایی از قرآن گفته شده که سخت‌ترین دشمنان مسلمانان همانا یهود و مشرکان (بت پرستان قدیمی عرب) هستند و دوستان صمیمی مسلمانان نصاری (مسیحیان) و روحانیان و راهبان ایشانند.^۲ ولی محمد (ص) در پایان دوران اقامت خویش در مدینه با مسیحیان نیز قطع رابطه کرد و این عمل ظاهراً در زمانی صورت گرفت که نخستین تصادمهای مرزی بالشکریان روم شرقی (بیزانس) روی داد. قطع رابطه با یهود و نصاری کمتر بر اثر اختلافات دینی و بیشتر بدان سبب بوده که هر دو دسته محمد (ص) را به پیامبری نمی‌شناختند [۳۴]. رابطه مسلمانان تنها با قبایل یهود مدینه خصمانه نبود، بلکه دشمنان پنهانی فراوانی در میان اوسیان و خزرجیان وجود داشتند که ظاهراً اسلام آورده بودند، ولی در نهان علیه پیامبر اقدام می‌کردند و می‌کوشیدند جامعه اسلامی را از درون متلاشی سازند. اینان به لقب «منافقان» ملقب گشتند (کلمه عربی «منافق»، جمع آن «منافقون») که به معنی «دورو» و «متظاهر» است.

محمد (ص) پس از آنکه با اصحاب خویش به مدینه هجرت کرد، قصد ترك مبارزه علیه بزرگان بت پرست مکه نداشت. ظاهراً ایشان اندیشیدند که عملیات تجاری مکیان را به وسیله قطع طریق کاروانی که از مکه به سوریه وجود داشت و از نزدیکی مدینه می‌گذشت، فلج کنند. در آغاز سال دوم هجرت (۶۲۳ م) مسلمانان به کاروان مکه حمله کرده اموال آنرا به غنیمت بردند. سال بعد حمله مسلمانان مدینه به کاروان مکه، که از سوریه بازمی‌گشت، به صورت پیکاری واقعی درآمد

۱- ابن‌خلدون، ترجمه فرانسوی، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۲- قرآن، سوره آیه ۸۲، «لَتَجِدَنَّ أُمَّةً عَادَاةً لِلَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ آمَنُوا كَرَاهًا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، ذَلِكَ بَاطِلٌ مِنْهُمْ تَمْسِیْنُ وَرَهْبَانًا، وَابِهِمْ لَا یَسْتَكْبِرُونَ» [۳۵].

که به غزوه بدر معروف است (مارس سال ۲۴ م. سال سوم هجری).
 مکیان در این نبرد شکست خوردند^۱. جمعی از ایشان هلاک شدند و گروهی نیز اسیر
 گشتند. در میان کشتگان ابوجهل، سرسخت‌ترین دشمن اسلام، و حنظله، پسر ابوسفیان، و عده‌ای
 دیگر دیده می‌شدند. چند تن از اسیران را که از دشمنان سرسخت اسلام بودند هلاک ساختند.
 و دیگر اسرا یا اسلام پذیرفته یا در برابر سربها (فدیه) آزاد شدند^۲. در این نبرد عباس عم
 محمد (ص) - که نام برده شد - در صفوف بت پرستان مکی قرارداد داشت و پیکار می‌کرد و به اسارت
 مسلمانان درآمد. وی را آزاد کردند و به مکه رفت و ظاهراً علت آزادی این بود که با موافقت
 محمد (ص) عاملی خفیة مسلمین را به عهده گرفته بود.

روایت است که در غزوه بدر ۳۱۷ مسلمان علیه ۶۰۰ مکی جنگیدند. فقط دو یا سه تن
 از مسلمانان اسب داشتند^۳ و سایرین یا پیاده بودند، یا شترسوار. محمد (ص) غنیمت جنگی را
 به طوری تقسیم کرده که به هر سوار سه برابر دیگران رسید و خمس غنائم مختص پیامبر و خانواده
 او و یتیمان و فقیران گردید. به گفته پیامبر، این شیوة تقسیم غنیمت به او «وحی» شده بود^۴.
 این نبرد واجد اهمیت عظیمی بود. شخص محمد (ص) در نقاط بسیار دور از مدینه مشهور
 شد و نفوذ وی در مدینه تقریباً نامحدود گشت. در سال چهارم هجری (۶۲۵ م) یعنی سال بعد،
 مسلمانان باری دیگر به کاروان مکیان حمله بردند. ابوسفیان در جواب، سه هزار نفر از جنگیان
 مکه را علیه مدینه رهبری کرد. از ۱۰۰۰ تن مسلمان که علیه این عده وارد کارزار شدند قریب
 ۳۰۰ تن، از منافقان، به مدینه بازگشتند و دیگر مسلمانان در کوه احد شکست خوردند. در این
 نبرد «اسدالله» حمزه عم پیامبر مقتول شد. ولی مکیان از پیروزی خویش بهره نگرفتند و حتی
 برای تصرف مدینه کوششی به عمل نیاوردند و به منازل خویش بازگشتند. شکست به نفاذ کلام
 محمد و حیثیت او زبانی نرسانید. او علت ناکامیابی را، فقدان انتظامات و خیانت منافقان
 دانست.

در سال ۲۷ م (سال ششم هجری) ابوسفیان لشکر عظیمی علیه مدینه به راه انداخت
 (گویا مرکب از ده هزار نفر) که در آن گذشته از ۴ هزار مکی و جنگجویان قبایل متحد مکیان،
 عده‌ای از مزدوران حبشی نیز شرکت داشتند. خطر بزرگی مدینه را تهدید می‌کرد، ولی محمد (ص)
 و اصحاب او در ظرف مدت شش روز خندقی به دور مدینه احداث کردند و سنگر ساختند.

۱- ابن هشام، ص ۴۲۷ و بیده؛ طبری، سری ۱، ص ۱۲۹۷. ۲- ل. ای. فادیرادزه (به مقاله مزبور رجوع شود)
 این پدیده را دلیل دراج اندک برده داری در عربستان می‌داند ولی این دلیل قانع کننده نیست... (۳) به گفته
 پیشین درباره قتل شمار اسبان در عربستان قبل از اسلام رجوع شود. ۴- قرآن، سوره ۸، آیه ۴۱۴ و بیده.
 در این جا آشکارا سخن از غزوه بدر رفته است. درباره مقررات اسلام راجع به جنگ با «کفار» و غنائم رجوع شود
 به فصل دوم.

روایت است که این شیوه دفاع را سلمان فارسی که ایرانی و سابقاً اسیر شده به بردگی درآمده اسلام پذیرفته بود و یکی از صحابه نزدیک پیامبر شده بود به ایشان آموخت. لشکر دشمنان اسلام مدینه را محاصره کردند و قبیله یهودی بنی قریظه کمکشان کردند. ولی میان محاصره کنندگان اختلافاتی آغاز شد و دستجات مکی، که ابوسفیان در رأس ایشان بود، پس از سه هفته لشکرگاه را خالی کرده رفتند. دستجات دیگر قبایل نیز جز اینکه به ایشان تاسی جویند چاره‌ای نداشتند...

در سال ۶۲۸ میلادی (سال هفتم هجری) پیامبر به عنوان برگزارای حج، به اتفاق ۱۵۰۰ تن از صحابه عازم مکه شد، ولی بادستجات مسلح مکی روبه‌روگشت. پس از مذاکرات طولانی که با سران قریش به عمل آورد پیمانی (عربی: «بیعه» که به معنی «پیمان بستن» است) در حدیبیه به شرح زیر با مکیان منعقد نمود: جنگ ده سال متار که شود. مسلمانان حق داشته باشند بدون اسلحه به زیارت مکه روند (فقط حمل شمشیر مجاز بود)، محمد (ص) تعهد کرد به کاروانهای مکیان حمله نکند. در این پیمان محمد (ص) پیامبر نامیده نشده بود [۲۶].

محمد (ص) و سران صحابه این پیمان را یک موفقیت سیاسی می‌شمردند؛ زیرا که نخستین باری بود که بزرگان قریش محمد را همچون طرف متساوی‌الحقوق شناخته بودند. ولی توده مسلمانان عادی که از حکومت بزرگان و ثروتمندان مکه تنفر داشت و آرزوی ورود مظفرانه به مکه را در سر می‌پروراند فوق‌العاده ناراحت بود. این نخستین موردی بود که در جامعه مسلمانان اختلاف بروز کرد. سران جماعت‌گرایی به طرف صلح با بزرگان مکه نشان می‌دادند و قشرهای پایین می‌کوشیدند بزرگان مزبور را سرنگون سازند.

نفاذ کلام و حیثیت محمد (ص) پس از پیمان حدیبیه بیش از پیش بالاگرفت. قبایل گوناگون عربی - به ویژه آنهایی که بامکه خصومت می‌ورزیدند - حکومت سیاسی محمد (ص) را بر خویش پذیرفتند. پیامبر، نه همیشه، بلکه در ضمن انعقاد پیمان با ایشان، اسلام آوردن آنان را طلب می‌کرد. برخی از قریشیان نیز که پیشتر در شمار دشمنان اسلام بودند به اردوگاه پیامبر می‌آمدند و اسلام می‌آوردند. از آن جمله خالد بن ولید و عمرو بن عاص بودند که بعدها هر دو از سرداران نامی خلافت اسلام گشتند. این هر دو تن به دین بی‌اعتنا بودند ولی می‌دیدند که اسلام به صورت نیروی سیاسی مؤثری درآمده که الحاق بدان بسیار نافع به نظر می‌رسد.

چنانکه بعد معلوم شد سران جامعه اسلامی می‌کوشیدند با بزرگان مکه صلح کنند. ولی البته برای محمد (ص) و اطرافیان وی چنین صلحی فقط در صورتی ممکن و مقدور بود که سران قریش، به ظاهر هم شده، اسلام آورند. در این میان قریشیان مکه نیز نظر دیگری به اسلام پیدا کرده بودند. نه اینکه به ناگاه به وحدت خداوند و رسالت رسول وی محمد (ص) ایمان

آورده باشند، بلکه بدان سبب که اسلام به نظر ایشان نیرویی سیاسی آمد که سرزمین عربستان را به یاری آن توان متحد ساخت. شخص ابوسفیان از دشمنی با محمد (ص) سر باز زد و حتی دختر خویش را به زنی به وی داد. این عمل در آن زمان نشان می داد که وی حاضر به انعقاد پیمان اتحاد سیاسی است. بزرگان بازرگانان مکه درک می کردند که این نیرو را می توان به نفع خود مورد استفاده قرار داد. ممکن است که ابوسفیان و تنی چند از بزرگان مکه هم در آن زمان امکان فتح سرزمینهای غیر عربی را پس از حصول اتحاد عربستان، در نظر گرفته بودند؛ سرزمینهایی که طرق بازرگانی کاروانی و بحری کرانه های دریای متوسط (مدیترانه) و آسیا از آن عبور می کرد. فتح سرزمینهای دیگران در خروج و نجات از بحران اقتصادی به عربستان کمک می کرده، اما اینکه چنین فتوحاتی را در تحت لوای اسلام بهتر می توان عملی کرد، این نکته هم در آن زمان قابل پیش بینی بوده.

در نخستین روزهای ژانویه سال ۶۳۰ م. (زمستان سال نهم هجری) محمد (ص) با ده هزار تن مرد جنگی، مرکب از اهل مدینه و قبایل متحد، به مکه نزدیک شد. مکیان تدارک دفاع می دیدند. عباس که علناً طرف پیامبر را گرفته و اسلام پذیرفته بود در اردوگاه حضور بهم رسانید. عباس ملاقاتی بین محمد (ص) و اطرافیان وی با ابوسفیان ترتیب داد و ابوسفیان قرار تسلیم مکه را با شرایطی که برای خاندان او و دوستانش نافع بوده با محمد (ص) گذاشت. امنیت همه مکیانی که در خانه های خویش بمانند و یا در محوطه کعبه پناه گیرند و یا در حیاط و خانه ابوسفیان پناهنده شوند تأمین گشت و قرار شد ایشان از تعرض مصون باشند و فقط قریب ده تن از دشمنان لجوج اسلام از شمول این عفو عمومی مستثنی بودند. مکیان تعهد کردند که اسلام آورند... ورود لشکر اسلام به مکه تقریباً بدون خونریزی صورت گرفت. کعبه را از وجود بتان پاک کرده به مسجد الحرام و معبد مسلمانان مبدل ساختند. بدیهی است که اسلام آوردن برخی از بزرگان افراد قریب از روی عقیده نبود و یک ضرورت سیاسی بود.

حساب ابوسفیان درست درآمد. وی و اعضای خاندان بنی امیه و بزرگان طرفدار او نه تنها موقعیت ممتاز خویش را در مکه حفظ نمودند، بلکه در میان سران دولت عربی اسلامی نقش برجسته ای را بازی کردند. و در حدود ۱۴ سال بعد، عثمان بن عفان که یکی از اعضای خاندان اموی بود در رأس دولت مزبور قرار گرفت و قریب پانزده سال بعد از آن، معاویه فرزند ابوسفیان، دودمان اموی (بنی امیه) را به عنوان حکام خلافت عربی بنیان نهاد. خویشاوندان و هواخواهان ابوسفیان به تمام معنی و به حد اکثر از منافع فتوحات بزرگ اعصاب بهره گرفتند و اراضی جدیدی را در سوریه و دیگر نواحی به انضمام روستایان متصرف و مقیم آن اراضی تصاحب کردند و بردگان بسیار و اموال گوناگون از غنائم جنگی به دست آوردند.

در طی سالهای نهم و دهم هجری (۶۳۱-۶۳۰ م.) واحه طائف و بخش اعظم شبه جزیره

عربی، به ناچار سر به اطاعت محمد (ص) نهادند. در اکثر موارد این اطاعت با قبول اسلام و بت شکنی توأم بود. در آغاز امر، محمد (ص) به اسلام آوردن ظاهری ایشان اکتفا می کرد و رضا می داد و معتقد بود که ایمان واقعی بعد پدید خواهد آمد و اگر در نسل اول ظهور نکرد در نسلهای بعدی به دلها خواهد تابید. این حساب بعدها درست درآمد. و چیزی نگذشت که مردم سراسر شبه جزیره عربستان به دین اسلام درآمدند.

پس از تسلیم مکه نیز محمد (ص) کماکان در مدینه مفر داشت. محمد (ص) با اینکه سرور و رئیس سیاسی تقریباً سراسر عربستان شده بود، با این همه لقب «ملک» [۳۷] بر خویش نهاد. زندگی وی ساده بود و با زندگی افراد معمولی فرقی نداشت. با این حال نسبت به زندگی وی قبل از هجرت محمدی جزئی تغییری در آن پدید آمد. پیامبر پس از مرگ خدیجه زنان دیگری گرفت. وی در سال مرگ خویش نه زن داشت و بر روی هم در مدت حیات ۴ زن گرفت - به استثنای کنیزان. ظاهراً در این مورد حق با او. بارتولد است که می گوید محرك این امر بیشتر عقیده دیرین اعراب بود که می گفتند وجود حرم برای حفظ شایستگی هر رئیس سیاسی ضرورت دارد. انگیزه ازدواج وی با عایشه، دختر ابوبکر، و حفصه، دختر عمر، و بعدها ام حبیبه، دختر ابوسفیان، و جز آنان غیر از این نبود که می خواست با هم زمان و یا متحدانی که اتحاد با ایشان ضروری بود، روابط شخصی خویش را با پیوند ازدواج استوارتر سازد [۳۸].

وی عقیده داشت که خداوند او را که پیامبر است مجاز ساخته تا عده ای زن گیرد [۳۹]. ولی برای دیگر مسلمانان شمار زنان عقدی را به چهار محدود ساخت و فرد مسلمان در آن واحد بیش از چهار زن نمی تواند داشته باشد. محمد (ص) گذشته از این، تعدد زوجات را مورد تشویق قرار نمی داد [۴۰].

خود پیامبر در صدد جمع مال بر نمی آمد و گرایی به تجمل نداشت ولی زندگی خانواده و اعضای خاندان خویش را تأمین کرد و مقرر فرمود که خمس هر غنیمت جنگی باید برای نگهداری و اعاشه بازماندگان و ذی القربای رسول و همچنین یتیمان و غازیانی که در «جهاد» کشته شده اند و مساکین و ابن سبیل اختصاص یابد [۴۱].

وضعیت محمد (ص) نیز در دوران زندگی در مدینه نسبت به آنچه قبل از هجرت بود دچار دگرگونی گشت. توجه این مقال آنکه: اگر محمد (ص) در مکه مبلغ دینی ناشناخته و مردود بود، در مدینه بهرجلی سیاسی [۴۰] و حاکم مقنن مبدل گشته بود. وی نشان داد که سیاستمداری با استعداد و پیشوای جنگی داهی و هنرمندی است...

۱- اگر می خواست به تقلید از پادشاهان یمن و سلاطین دودماهای عربی مانند غسانیان در اردن و لخمیان در غرب فرات دینی کننده در لجه چنین کند. ۲- قرآن، سوره ۳۳، آیه ۵۵. ۳- در این باره به فصل دوم بنگرید. ۴- قرآن، سوره ۸، آیه ۴۱ - درباره دیگر قوانین محمدی به فصل دوم رجوع شود.

محمد (ص) زود پیرشد. در بهار سال ۶۳۲ م (سال دهم هجری) آخرین حج را از مدینه به مکه برگزار کرد. ولی در تابستان همان سال بستری شد و در ۱۲ ربیع الاول [و بنا بر روایات شیعه، در ۲۸ صفر] سال یازدهم هجری (۸ ژوئن سال ۶۳۲ م) بسدرود حیات گفت. دستوری برای پس از مرگ خویش باقی نگذاشته بود [۴۱]. ظاهراً نه او و نه صحابه وی، انتظار نداشتند که مرگ به این زودی به سراغش آید. وی را در مدینه به خاک سپردند. مدفن وی بعدها زیارتگاه دوم (بعد از کعبه) و مکان متبرک مسلمانان گشت.



اسلام در ایران

ظهور مذاهب سنی و شیعه و خوارج

پس از مرگ ناگهانی محمد (ص) مناقشاتی میان مهاجران و انصار در گرفت که به وساطت و بر اثر نفوذ کلمه عمر [۴۲] رفع شد. در مدینه هر دو طرف ابو بکر را به سمت رئیس جامعه اسلامی (و در عین حال رئیس دولت عربی، زیرا در آن زمان میان مفهوم جامعه دینی و دولت تفاوتی قایل نبودند) شناختند [۴۳]. ابو بکر و جانشینان وی را خلیفه خواندند، یعنی «جانشین» (پیامبر) ^۱ «خلیفه» کلمه‌ای است عربی، جمع آن خلفاء، از ریشه «خلف» یعنی «پیروی کردن» (به دنبال کسی رفتن) و «جانشین (کسی) شدن». دوران سی ساله حکومت نخستین خلفای چهارگانه: یعنی ابو بکر (۱۱ تا ۱۳ هـ) و عمر اول ابن الخطاب (۱۳ تا ۲۴ هـ) و عثمان بن عفان (۲۴ تا ۳۶ هـ) و علی بن ابیطالب (۳۶ تا ۴۱ هـ) ^۲ عهد فتوحات بزرگ اعراب بوده است. این پیروزیها بر اثر جنگهایی که از ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی، میان ایران ساسانی و بیزانس (روم شرقی) جریان داشت و هر دو طرف را ضعیف و فرسوده کرده بود، تسهیل می‌گشت. یکی از علت‌های پیروزی اعراب دایران، گرایشهای تک روی و انفکاک از دیگران بود که در میان امیران فتودال آن زمان (دهقانان) حکمفرما بود و باعث ضعف حکومت مرکزی که «شاهنشاه» نمایندگی آن را داشت، می‌شد.

ما از جریان فتوحات اعراب در سرزمینهای روم شرقی (بیزانس) سخن نمی‌گوییم، زیرا که شرح آن پیروزیها از هدف این کتاب دور است و فقط تذکر می‌دهیم که نهضت کشورگشایی اعراب در آن واحد علیه نواحی بیزانس و ایران ساسانی - هر دو - آغاز گشت. اعراب در فاصله

۱- البته هیچ‌یک از خلفاء نمی‌توانست و جسارت آن را نداشت که خویشتر را شایسته پیامبری داند، زیرا محمد (ص) قبلاً اعلام کرده بود که پیامبر بازرسین است، در باره حیطة قدرت خلیفه به فصل ششم رجوع شود. ۲- در روایات بعدی، ستیان ایشان را به نام «خلفای راشدین» (عربی) خوانده و دوران ایشان را عهد مسعودی نامیدند که در آن دین حق اسلامی و حکومت دین حکمفرما برقرار بوده است. ولی در واقع باید گفت که سیاست داخلی هر یک از این چهار خلیفه با سه دیگر تفاوت داشته.

سالهای ۶۳۴ و ۶۴۲م (۱۳ و ۲۲هـ) فلسطین و سوریه و بین‌النهرین علیا و مصر را مسخر ساختند. و تسخیر سرزمینهای قفقاز که در سال بیستم هجری (۶۴۰م) آغاز شده بود فقط در آغاز قرن دوم هجری انجام پذیرفت. اعراب چندبار به آسیای صغیر حمله‌ور شدند ولی هرگز نتوانستند به‌طور استوار در آن خطه استقرار یابند. در آغاز قرن دوم هجری (هشتم میلادی) مرز بین امپراطوری روم شرقی (بیزانس) و قلمرو خلافت عربی تثبیت یافت و از جبال تاوروس و بخشهای علیای رود فرات می‌گذشت. بر روی هم اعراب دوسوم متصرفات بیزانس را از آن امپراطوری منترع کرده متصرف شدند.

سرنوشت ایران ساسانی دگرگونه بود. در آغاز سال ۶۳۳م (۱۲هـ) اعراب به سرکردگی مثنی‌بن حارثه وارد قلمرو ساسانیان در بین‌النهرین شدند و درمارس (اسفند - فروردین) همان سال حیره را که پایتخت لخمیان بود گرفتند. مثنی پس از آنکه در غزوه «ذات السلاسل»^۱ فاتح شد از رود فرات گذشت. در ماه مه (اردیبهشت) همان سال خالد بن ولید ایرانیان را شکست داد. در آغاز سال ۶۳۴م (۱۳هـ) خالد به سوریه (شام) منتقل شد. زان پس ایرانیان فعالانه وارد عمل شدند. در نوامبر (وسط پاییز) سال ۶۳۴م (۱۳هـ) رستم سردار ایرانی و سپهبد خراسان که پیش از آن، در استقرار شاهنشاه یزدگرد سوم، نواده خسرو دوم (که کودکی بود)، بر تخت سلطنت وی را یاری کرده بود، لشکر عرب را محاصره کرد (نخست آزادشان گذاشت تا از فرات بگذرند) و شکست سختی در جنگ جسر [۴۴] - در پیرامون جبری که بر سر راه حیره به تیسفون (مداین) برفرات بسته بودند - وارد آورد. بر اثر حضور ذهن و جدیت مثنی، اعراب از محاصره نجات یافته نتوانستند بار دیگر از فرات بگذرند. ولی در سال ۶۳۵م (۱۴هـ) در حرب بویب نزدیک حیره گروه عظیمی از ایرانیان را که تحت فرمان سردار مهران بودند نابود ساختند.

دولت یزدگرد سوم دانست که تا آن زمان خطر اعراب را کم گرفته است، به‌ویژه که در همان اوان خیر پیروزی اعراب بر لشکر عمده بیزانس در یرموک (یکی از شاخه‌های نهر اردن)^۲ به ایران رسید. پیش از آن سپهبد رستم تصمیم گرفته بود همه دست‌های لشکری را از سراسر نواحی ایران گرد آورد و همه طبقات سپاهی (ارتشتاران) را فراخوانده بود. گرد آمدن و تسلیح این عده بیش از یک سال به طول انجامید. فقط در پاییز سال ۶۳۶م (۱۵هـ) سپاه عظیم ایران در محل قادسیه نزدیک حیره اردو زد و اعراب نیز در نزدیکی آن مستقر گشتند. عمر، سعد بن ابی-وقاص را که یکی از مهاجران قدیمی بود، به فرماندهی لشکر عرب منصوب کرد. سواران ایران که به بهترین سلاح مسلح بودند و پیلان عظیم‌الجثه، حامل هودجهای تیراندازی، به‌همراه داشتند

۱- وجه این تسمیه آن است که به روایتی ایرانیان در سفوف مقدم، خود را با زنجیری به یکدیگر متصل کرده بودند.

۲- ۲۵ اوت ۶۳۶م.

به اعراب به نظر حقارت می‌نگریستند. اعراب آفتاب سوخته، گردآلوده و شتربانانی پشمالو بودند و البسهٔ ژنده به تن و پوست پاره‌ای به پای برهنه داشتند. غلاف شمشیرشان از جمل کهنه و سپرهایشان از پوست گاو بود.

جنگ قادسیه (در آغاز سال ۶۳۷ م / ۵۱۶ هـ) سه روز و به روایتی چهارروز طول کشید. زد و خورد بسیار سخت و لجاجت‌آمیز بود. چند گروه از لشکریان نخاراران (نخارار - شاهزادگان، امیران) ارمنی نیز در صفوف ایرانیان می‌جنگیدند. ولی در ظرف همان روزها به اعراب از سوره کلمه رسید. روز آخر باد شدیدی برخاست و ابری از شن و ریگ را به طرف سلحشوران ایران برانگیخت (و اعراب این پدیده را یاری از طرف خدا شمردند) و پیروزی اعراب را مسلم ساخت. سپهبد رستم در جنگ هلاک شد و درفش بزرگ دولت ایران به دست اعراب افتاد.

دربار یزدگرد سوم چون خبر شکست قادسیه را دریافت داشت به شتاب پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون را رها کرده به حلوان، در کوه‌های زاگروس گریخت. چیزی نگذشت که پایتخت متروک به دست اعراب افتاد (ژوئن ۶۳۷ م / ۵۱۶ هـ) گرچه دفاعی از این شهر به عمل نیامد، ولی چون ساکنان آن نتوانسته بودند پیمانی دربارهٔ تسلیم پایتخت با اعراب منعقد کنند، تیسفون طعمهٔ غرقاب و غارت شد. و مردم آن بخشی مقتول و بخشی به بردگی برده شدند. جمع بهای غنائم (وجه نقد و اشیاء قیمتی) به ۹۰۰ میلیون درهم سرزد.

اعراب یاری دیگر ایرانیان را در جلولا - مشرق دجله - (در پایان سال ۶۳۷ م / ۱۶) شکست دادند و سراسر حوضهٔ دوشط فرات و دجله (عراق) را به زیر فرمان خویش درآوردند. در این سرزمین «شهرهای اردوگاه» یا معسکر ایجاد شد، از قبیل بصره در نزدیکی مصب شط - العرب به خلیج فارس (۶۳۵ م / ۵۱۴ هـ) و کوفه در مغرب فرات نزدیک حیره (۶۳۸ م / ۵۱۷ هـ). این شهرها به صورت مراکز اداری و حکومتی درآمدند و بعدها از مراکز بزرگ معارف عربی گشتند. عراق سرزمینی بود مسکون توسط سامیان، سوریان، آرامیان، و تا حدی یهودیان - و بدین سبب در مدت نسبتاً کوتاهی عرب شد.

اعراب پس از آنکه حلوان را (در ۶۴۰ م / ۵۱۹ هـ) اشغال کردند به سوی اعماق نجد ایران به حرکت درآمدند. بیکار قاطعی که در نهاوند - جنوب همدان - در گرفت نیز به پیروزی اعراب منجر شد. فیروزان، سردار ایرانی، در بیکار کشته شد (۶۴۲ م / ۵۲۲ هـ) و اعراب زنجان و قزوین و ری (نزدیک تهران کنونی) و قومس را به تصرف درآوردند. قزوین به موجب پیمانی که با اعراب بست به زیر فرمان ایشان درآمد. در سال ۶۴۴ م (۵۲۴ هـ) اعراب همدان و قم و کاشان و اصفهان را تصرف کردند و یزدگرد سوم ناگزیر از آنجا به استخر فارس گریخت. اعراب در همان سال از راه دریا از بحرین و از طریق خشکی - از خوزستان - وارد پارس شدند. دهقانان پارسی مقاومت دلیرانه و ممتدی در مقابل اعراب ابراز داشتند. اعراب لشکر دهقانان را که شهرک، مرزبان

پارسی، در رأس ایشان قرار داشت در طی پیکاری خونین در ریشهر، نزدیک توج، شکست دادند. استخر به موجب عهدنامه‌ای که در ۶۴۸م (۲۲۸ه) با ابوموسی اشعری منعقد نمود سر به فرمان تازیان نهاد، ولی سال بعد ساکنان آن شهر شورش کرده افراد پادگان عرب را به قتل رسانیدند. اعراب بی‌درنگ استخر را محاصره کرده تسخیر نمودند و ویران ساختند و قریب ۴۰ هزار تن از مردان را به هلاکت رسانده، زنان و کودکان را به بردگی بردند (۶۴۹م / ۲۲۹ه). پیشوایان عرب به هنگام تسخیر پارس اراضی بسیاری را به تصرف خویش در آورده غصب کردند. خانواده حنظله بن تمیم - اهل بحرین - از لحاظ ثروت در میان زمینداران پارسی مقام اول را احراز کرد^۲ ولی بسیاری از دهقانان ایرانی پارس نیز پیمانهایی با فاتحان بسته سر به اطاعت ایشان نهادند و اراضی و قلاع و حقوق و امتیازات فتو دالی خویش را حفظ کردند.

یزدگرد سوم به کرمان و از آنجا به سیستان گریخت (۶۴۹م / ۲۲۹ه) و چون اعراب در نواحی مزبور رخنه کردند، شاهنشاه ساسانی به خراسان گریخت (۶۵۰م / ۳۰ه) وضع وی بسیار غم‌انگیز بود. یزدگرد سوم پس از جنگ نهاوند نه لشکر داشت نه قدرت. وبا گروهی کوچک از لشکریان و همراهان از سرزمینی به سرزمینی نقل مکان می‌کرد و به یاری امیران و شاهزادگان کوچک تابع خویش امید بسته بود. عده اینان، به ویژه در مشرق ایران بسیار بود. ولی ایشان یاری به شاهنشاه ناتوان ایران را کاری بی‌معنی می‌شمردند، و هر يك از اینان می‌کوشید تا هر چه زودتر یزدگرد را به دست‌امیری دیگر سپارد و رسیدی اخذ کند که شاهنشاه را زنده و تندرست تحویل داده و بدین سبب دیگر مسئولیتی ندارد. گسرایشهای تجزیه‌طلبی و تک‌روی فتو دالهای زمیندار ایران، یکی از علل اذ دست دادن استقلال آن کشور بوده است. برخی از زمینداران محلی ترجیح دادند پیمانهایی با فاتحان منعقد کنند و خراج پردازند و در مقابل، اراضی و حقوق فتو دالی خویش را حفظ کنند. بعضی دیگر دلیرانه علیه اعراب جنگیدند ولی پایداری ایشان به‌طور متفرق بود و اعراب يك يك آنان را به تفاریق و جداگانه از پای در آوردند.

در سال ۶۵۱م (۳۱ه) اعراب خراسان را تصرف کردند^۳. یزدگرد سوم به‌واحه مرو گریخت. ولی ماهوی، شاهزاده محلی، به‌وی خیانت ورزید. نخست میان وی و ترکان مسلحی که در ناحیه بلخ چادر زده بودند نزاعی برانگیخت و چون یزدگرد در جنگ نزدیک مرو آخرین لشکریان خویش را اذ دست داد و با عده قلیلی از همراهان (به روایتی فقط يك نفر) پیاده به

۱- اگر سران عرب به‌سود جماعت مسلمین این کار را می‌کردند، البته نام «غصب» روی این عمل گذاردن درست نیست، ولی آنها به نفع شخصی چنین کردند، بنا بر این، کلمه غصب در این مورد صادق است. م. ۲- اصطخری، ص ۱۵۸. ۳- خراسان در قرون وسطی از حالا وسیع‌تر بوده و ناحیه فیثابور و مرو و بلخ و هرات، یعنی شمال شرقی ایران و جنوب ترکمنستان شوروی کنونی و شمال و غرب افغانستان فعلی جزو خراسان محسوب می‌شده.

دروازه مرو رسید، ماهوی وی را به شهر راه نداد. درباره مرگ یزدگرد روایت‌های گوناگون وجود دارد. اکثر این روایات حاکی از آن است که یزدگرد به آسیای در کرانه رود مرغاب پناه برد و آسیابان به طمع تصاحب جواهرات شاهنشاه وی را شبانه در خواب به قتل رسانید (به روایتی بنا به فرمان سری ماهوی) و نعش او را به رود افکند. نعش را مسیحیان محل پیدا کردند و اسقف (یامطران) مرو به نام الیاس، آخرین شاهنشاه ساسانی را به خاک سپرد، زیرا جدّه او (شیرین سعادت مند) زنی سوری و زوجه مجبوه خسرو پرویز بود، و شیرین از مسیحیان ایران حمایت می کرد. روایت دیگری وجود دارد که سنگتراشی یزدگرد را کشت و اموالش را غارت کرد و ساکنان مرو جسد او را در تابوتی چوبی نهاده به خاک سپردند. ماهوی به اطاعت اعراب درآمد و تعهد کرد غرامتی به صورت گندم و جو و اشیاء قیمتی و وجه نقد پردازد که جمع آن به یک میلیون درهم سمری زده.

در سال ۶۵۱م (۳۱ه) شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد. و هم‌اکنون تقریباً، تا آمدن دریا (جیحون) از شمال شرق) مسخر اعراب گشت. فقط نواحی بلخ و غور و بلستان و کابل و سرزمین‌های کرانه دریای خزر، یعنی دیلم و گیلان و طبرستان، مستقل باقی ماندند. مردم نواحی مزبور لاجو جانه پایداری کردند و بعدها مطیع شدند (بلخ به طور قطع در سال ۷۰۷م / ۸۹ه) ولی دیلم و غور و کابل مسخر اعراب نگشتند. در جریان تسخیر ایران نواحی بسیار زیان دیدند و اسیران فراوان از ذکور و اناث و مردم صلح جوی شهرها و دهات، به ویژه از عراق و خوزستان و پارس به بردگی برده شدند. ولی بسیاری از شهرها و دهقانان زمیندار با سرداران عرب عهد بسته مطیع ایشان شدند و پرداخت خراج را به عهده گرفتند. مثلاً مرزبان نیشابور تعهد کرد ۷۰۰ هزار درهم وجه و ۴۰۰ کیسه زعفران بدهد و دهقان ایبورد پرداخت ۴۰۰ هزار درهم را به عهده گرفت و ۳۰۰۰ پلاذری مضمون بسیاری از این گونه عهدنامه‌ها را نقل کرده و گاه در آثار دیگر مورخان نیز دیده می شود. علی السرم این پیمانها آزادی اعمال دینی ساکنان (زرتشتی، مسیحی و یهود) را تضمین می کردند و حفظ و آزادی شخصی و اموال ایشان را تأمین می نمودند. مردم محل در عوض متعهد می شدند حکومت دولت عرب و مسلمان را بر خویشان بشناسند و بدان خیانت نوزند و غرامتی به یکباره پردازند و زان پس مرتباً جزیه و عوارضی را که برای اهل ذمه وضع شده تأدیه کنند.

تسخیر ایران به دست اعراب و ورود آن کشور در قلمرو خلافت، عواقب چندی به دنبال داشت. نخست اینکه تازیان اعم از اسکان یافته و یا چادر نشین - به صورت قبایل کامل - به ایران نقل مکان کردند. به طوری که و. و. بارتولد خاطر نشان کرده، مهاجرت اعراب «اولاً به شکل احداث اردوگاههای نظامی، که مسکن حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز بوده، صورت

گرفت و ثانیاً بدویان عرب اراضی معینی را تصاحب و تصرف کردند. این اردوگاهها به سرعت به صورت مراکز زندگی شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترك اسلامی به وجود می آمد.^۱ حتی در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) در بسیاری از شهرهای ایران، مثلاً در قم، اعراب اکثریت ساکنان را تشکیل می داده اند و زبان عربی در بلاد حکمفرما بوده. چنانکه پیشتر گفتیم عده کثیری از زمینداران عرب در سرزمین ایران پدید آمدند. اراضی دولتی یا دیوانی، قسمت عظیمی از زمینها را تشکیل می داد. روستاییان ساکن در این اراضی، پشت اندر پشت، مزارعان و یا مستأجران آن زمینها بودند. و دولت به وسیله دستگاه مالی خویش مستقیماً از آنان بهره کشی می کرد. در عراق و خوزستان، و شاید برخی نواحی دیگر، اراضی دولتی از انواع اراضی وسیع تر و بیشتر بود. اعراب زبان عربی را به عنوان زبان رسمی و ادبی و دینی (برای مسلمانان) با خود به ایران آوردند. ولی فرهنگ و تمدن ایران از میان نرفت و نمرد. بلکه در اعراب نیز تأثیر کرد. صدسال از فتوحات تازیان نگذشت که در اواسط قرن دوم هجری (هشتم میلادی) بسیاری از آثار و تالیفات ادبی پارسی میانه (پهلوی) به زبان عربی ترجمه شد. ولی با این همه زبان عربی در ادبیات حکمفرما و برای همه کشورهای آسیای غربی و آفریقای شمالی منزلت زبان بین الملل را پیدا کرده بود. فتو دالهای دهقان ایرانی زبان عربی را فرا می گرفتند (و نه کمتر از اعراب بدان زبان آشنا شدند). در فاصله قرن هشتم و دهم میلادی (دوم و چهارم هجری) در ایران و آسیای میانه اشعاری از خود به زبان عربی می گفتند و منظوماتی به آن زبان به وجود می آوردند.^۲ ایرانیان و حتی ایرانیان میهن-دوست که به نهضت ضد عربی و جنبش فرهنگی ایران پرستانه (که اصطلاحاً شعوبیه نامیده می شده) منتسب بودند نیز به زبان عربی می نوشتند. الفبا و خط عربی نیز به موازات زبان عربی و اسلام میان ایرانیان انتشار یافت و الفبای پیشین آرامی - پهلوی را (که آن هم ریشه سامی داشت) از میدان به در کرد.

زبان پارسی، (در مرحله نوین تکامل خویش - که اصطلاحاً زبان پارسی نوین و یا فارسی، و به دیگر سخن «دری» نامیده می شود) فقط در آغاز قرن سوم هجری (نهم میلادی) در عالم شعر احیا شد - (قصیده عباس مروزی [۴۵]، ۵۱۹۴ / ۸۰۹۷ م) و در تالیفات تاریخی^۳ و جغرافیایی^۴ زبان فارسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری (دهم میلادی) نفوذ کرد و در قرن پنجم

۱- و. و. بارتولد، «جهان اسلام» ص ۳۵. ۲- ۱. ا. برتلس. «تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» ص ۱۵۲. در منتخب آثار عربی «یتیمه الدهر» (۱-۴) ثمالی بشاربوری (آغاز قرن پنجم هجری) مجلدات دو سه مربوط به شاعران عربی زبان غرب ایران است و مجلد ۴ راجع به شاعران عربی زبان خراسان، که قبل از زمان مؤلف می زیسته اند. او عده ایشان را تا ۱۱۹ نفر بر می شمرد. ۳- نخستین تألیف به زبان فارسی میانه ترجمه تاریخ طبری یا «تاریخ الامم والملوک» است که توسط محمد بلعمی در ۳۵۲ ه. انجام یافت. تالیفات تاریخی اسیل فارسی (تالیفات گردیزی و ابوالفضل بیهقی) در قرن پنجم هجری پدید آمدند. ۴- نخستین تألیف جغرافیایی مجهول المؤلف «حدود العالم» است که در ۳۷۲ ه. نوشته شده است. پیش از آن به زبان فارسی کتاب مهم ابومنصور موفق الهمدی (الابنیه عن حقائق الادبیه) در شناخت داروها (بین ۳۵۷ و ۳۶۶ ه) تألیف شده بود.

هجری، در تألیفات صوفیان رخنه نمود. ولی بعد از آن تاریخ نیز زبان عربی در تألیفات علوم دقیقه و فلسفه و شریعت اسلامی و فقهی تفوق خویش را حفظ کرد.

یکی از مهمترین عواقب و نتایج فتوحات عرب در ایران، همانا انتشار دین فاتحان - یعنی اسلام - در میان ایرانیان بود. اسلام به تدریج دین پیشین زرتشتیگری را تقریباً از ایران طرد کرد و گرچه مسیحیت را کاملاً از میدان بدر نکرد (مسیحیت در فاصله بین قرن سوم و هفتم میلادی، با موفقیت در ایران رواج می یافت - به ویژه در شهرها) ولی انتشار آن کیش را محدود و متوقف ساخت. اسلام این موفقیتها را به یکبار کسب نکرد، گسره هم در اواسط قرن اول هجری (هفتم میلادی) برخی از ایرانیان که بیشتر دهقانان (در استعمال آن دوران، یعنی زمینداران) و ساکنان شهرها بوده اند اسلام آوردند. در آغاز امر این تغییر دین را چنین تلقی می کردند که نومسلمان پس از قبول اسلام با قوم و ملت خویش قطع علاقه کرده عرب می شود. ولی چون میان خود اعراب و حتی تازیانی که به ایران نقل مکان کرده بودند تقسیمات قبیله ای محفوظ مانده بود، هر یک از ایرانیان تازه مسلمان (یا افراد اقوام دیگر تازه مسلمان) می بایست به یکی از قبایل عربی منسوب و پیوسته گردند، ولی عضو مساوی الحاق آن قبیله نمی شدند، بلکه «مولای» آن می گشتند (جمع این کلمه عربی «موالی» است از ریشه «ولسی» به معنی نزدیک بودن، پیوستن (به کسی)). گرچه این وضع خلاف اصلی بود که محمد (ص) درباره برابری مسلمانان، صرف نظر از اصل و تبارشان، اعلام کرده بود، اما با این رسم با این وصف مدتی مدید در میان اعراب باقی و برقرار بود. «مولی» در صفت گروه جنگی قبیله ای که بدان منسوب بود «جهد» می کرد. شمار این موالی بالنسبه معتنا به بود. گرچه وضع «موالی» پستتر از وضع اعراب قبیله بود، ولی با این حال گاه «موالی» مقامات عالیه ای را اشغال می کردند و به ویژه در ادارات مالی مشاغل مهمی داشتند، زیرا در آن زمان تازیان از خود کارمندان آزموده و تحصیل کرده نداشتند.

در زمان خلفای اموی (۷۵۰-۷۵۱/۴۱-۴۱۳۲ ه) اسلام به کندی و سستی در ایران رواج یافت. روایتی محفوظ مانده دایره بر اینکه صدسال پس از فتوحات عرب، بخش اعظم زرتشتیان متعصب و آشتی ناپذیر به جزیره هرمز نقل مکان کرد و از آنجا به گجرات هندوستان هجرت نمود^۱. ک. آ. ایناسترانتسف، ایران شناس روسی معتقد است که زرتشتیان («گبران» نامی است که مسلمانان [۴۶] به ایشان می دهند) نه یک بار بلکه چند بار متناوباً به هند مهاجرت کردند^۲.

۱- اخلاف این مهاجران که به نام «پارسیان» مشهورند در هندوستان جماعتی بزرگه و نیک متشکلی را تشکیل می دهند. ۲- ک. آ. ایناسترانتسف «مطالعات سامانی» ص ۶.

با این حال در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) هنوز عده کثیری زرتشتی در ایران می زیستند. از گفته اصطخری جغرافیدان (اواسط قرن چهارم هجری / دهم میلادی) چنین استنتاج می شود که در زمان وی در فارس «آتش پرستان» اکثریت ساکنان را تشکیل می دادند: هیچ شهر و دهکده و ناحیه بی آتشگاه زرتشتیان نبوده^۱ و عده زرتشتیان چندان زیاد بوده که بر لباس خویش وصله تشخیص نمی زدند و حال آنکه حقوق اسلامی نصب علامت تشخیص را برای غیر مسلمانان اجباری کرده بود^۲. بسیاری از دهقانان پارس حتی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) زرتشتی بودند و در دژه های کوهستانی ایشان و به ویژه قلعه الجص [۴۷] تصاویر و داستانهای پادشاهان و پهلوانان و پیروزیهای ایران باستان محفوظ بود^۳. در نواحی کرانه دریای خزر (طبرستان، گیلان، دیلم) ثانیه دوم قرن سوم هجری (نهم میلادی) زرتشتیگری نفوذ داشت. برعکس، در خراسان در نیمه اول قرن سوم هجری (نهم میلادی) دهقانان و اکثر مردم مسلمان بودند. ولی در اینجاست هنوز در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) حتی در میان بزرگان نیز عده قابل توجهی به طور پنهانی هواخواه زرتشتیگری بودند. در کرمان نیز عده زرتشتیان بسیار بود^۴ و حتی در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) در جبل (شمال غربی ایران)^۵ هم دیده می شدند. مطهر مقدسی (مقدسی)^۶ مؤلف قرن چهارم هجری (دهم میلادی) می گوید^۷ که در بخش ماسبدان (غرب ایران) جماعت عظیمی از خرمدینان^۸ وجود داشتند.

وضع ایران در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) چنین بود. ولی در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) اکثریت عظیم مردم کشور مسلمان بودند. در تألیفات ایران اخبار مربوط به زرتشتیان از آن زمان به بعد ندرتاً دیده می شود. ابن البلیخی مؤلف تاریخ و جغرافیای «فارس نامه» (به زبان فارسی) که کتاب خود را در دهه دوم قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) نوشته از زرتشتیان در فارس یادی نمی کند. در آغاز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) فقط عده قلیلی زرتشتی در کرمان و واحه یزد و برخی جاهای دیگر ایران، مثلاً در گبر آباد، نزدیک اصفهان باقی مانده بود (اکنون در گبر آباد هم نیستند).

باز می پردازیم به وضع خلافت عربی در دوره فتوحات. در سالهای حکومت خلفای

۱- اصطخری، ص ۱۱۶ و بعد. ۲- مقدسی، ص ۴۲۱. ۳- اصطخری، ص ۹۱۸، ۱۵۵.
 ۴- همانجا، ص ۱۶۴. ۵- مقدسی، ص ۱۹۴. ۶- وی را نباید با جغرافیدان نامی ابومحمد بن احمد المقدسی (با مقدسی - به قرائت دیگر) البناء اشتباه کرد. جغرافیدان اخیر الذکر را فقط به نام مقدسی می خوانیم (بدون ذکر نام کوچک). ۷- تألیف مطهر المقدسی را اوآر (Huart) اشتباهاً به نام ابوزید احمد البلیخی منتشر کرده (متن عربی و ترجمه فرانسوی):
 Cl. Huart, "Le livre de création et de l'histoire", Paris. 1899-1919 فصل ۱۲
 ۸- خرمیان (از قرن دوم تا چهارم هجری) دیبال کنندگان مزدک بودند (فرقه ای که از زرتشتیگری منشعب شده بود - قرن ۷ تا ۵ م) و از برابری اجتماعی و مالکیت جماعتی زمین طرفداری می کردند.

چهارگانه (خلفای راشدین، از ۶۳۲ تا ۶۶۱ م/سال ۱۱۱ تا ۱۴۱ هـ) جریان تکوین جامعه طبقاتی در میان اعراب به شدت پیش می‌رفت [۴۸]. فتوحات این جریان را تسریع کرد. گرچه قسمت اصلی و عمده اراضی، در ممالک تسخیر شده توسط اعراب، ملک جامعه اسلامی اعلام شد و در واقع به دولت اسلامی تعلق پیدا کرد، ولی زمینهای بسیاری نیز، چنانکه پیشتر گفتیم، به وسیله اشخاص و افراد و سران فاتحان تصاحب شد [۴۹].

در مرحله بعدی (قرن هفتم تا نهم میلادی / قرن اول تا سوم هجری) دوران متقدم فتووالی خلافت تکوین یافت و در عین حال شیوه‌ها و رسوم زندگی برده‌داری و پدشاهی (در میان بدویان و دیگر صحرائشینان) محفوظ ماند. بزرگان فتووال شده‌ای از خویشان پیامبر (خاندان هاشمی) و صحابه (مهاجر و انصار) و اعضای برخی از خاندانهای مکی (به ویژه بنی‌امیه) و بخشی از سران پیشین قبایل پدید آمدند. این بزرگان و اعیان بر اثر جنگها ثروتمند شدند و نه تنها اراضی را در ممالک تسخیر شده تصرف کردند، بلکه غنائم عظیمی نیز به صورت وجه نقد و طلا و نقره و منسوجات و رمه‌های اسبان و گله‌های دواب و هزاران برده به دست آوردند و در زراعت^۱ و دامداری و صنعت از ایشان بهره کشیدند^۲.

در آن زمان هنوز جریان تکوین طبقات و دولت طبقاتی در زیر پرده حکومت دینی و روحانیان (یا تئوکراسی) مستور بود. میان جامعه دینی اسلامی و دولت عربی تفاوتی وجود نداشت. اعتقاد بر این بود که حکومت باید بر اساس مندرجات «کتاب خدا» (قرآن) و «سنت پیامبر» مبتنی باشد. میان امامت و امارت یعنی مشاغل روحانی و دولتی خلیفه نیز مرز وحدی وجود نداشت. فقط بعدها میان این دو شغل تفاوت قایل شدند^۳. اصل مساوات همه مسلمانان رسماً مورد شناسایی بود ولی در واقع، در همان زمان هم، ظاهری بی‌باطن و اسمی بی‌رسم بیش نبود [۵۰].

خلافت عثمان دوران پیروزی و اعتلای خاندان امیه و هواخواهان ایشان - یا به دیگر

۱- در اینکه جامعه عرب در آن زمان تاجه‌حد از بردگان اشباع شده بود، ارقام گواه بر آنند. رجوع شود به کتاب لامنس. ص ۳۳ - ۳۴. H. Lammens, "Etudes sur le siècle des Omeyyedes",
هم از او ص ۱۲۴۸ "Etudes sur le règne du calife M'awiye" مثلا معاویه بن ابوسفیان در مزارع و باغهای خویش تنها در حجاز از ۴ هزار برده بهره‌کشی می‌کرد و سالها به در نتیجه کار ایشان ۱۵۰ هزار بار شتر خرما و ۱۰۰ هزار کیسه غله به دست می‌آورد. عبدالرحمن بن عوف که یکی از صحابه بود بیش از ۳۰ هزار برده داشت.
۲- مغیره بن شعبه، مهاجر قدیمی، به خصوص با وضعی بیرحمانه از رفیع بردگان صنعتکار بهره‌کشی می‌کرد. یکی از اسیران برده مغیره که به مدینه منتقل شده بود، مسیحی بود ایرانی، به نام فیروز، و شغلش نجاری و سنگتراشی بود. وی شکایت پیش عمر برد که صاحبش از او روزی دو درهم می‌خواهد و او قادر به پرداخت آن نیست. خلیفه در پاسخ مزاح کرد. فیروز که کارش به استخوان رسیده بود روزبده، در مسجد باخنجر دو دمی شش ضربه به عمر وارد آورد و عمر از آن ضربات جان سپرد.
۳- برای جزئیات رجوع شود به فصل ششم. عمر نیز به لقب «امیر المؤمنین» ملقب گشت.

سخن - حزب اشراف مکه بود (چنانکه پیش گفتیم عثمان اصلاً از آن خاندان بود). اشراف واعیان مکه فقط برحسب ضرورت سیاسی اسلام آورده بودند. عثمان شخصاً مردی سست عنصر بود. وی از مهاجران قدیمی شمرده می‌شد، داماد پیامبر و مسلمانی معتقد و خوب بود و خود در - صدگرد کردن مال و منال بر نمی‌آمد [۵۱]. وی اعضای خاندان امیه را به دور خویش گرد آورد. حکم پسر عم ابوسفیان و عم خلیفه در عثمان نفوذ پیدا کرد. حکم مردی بود بسیار ثروتمند که در گذشته با اسلام دشمنی می‌ورزید. مروان پسر حکم مشاور اصلی عثمان شد. شاغلان همه مشاغل فرماندهی لشکر و مناصب حکومت و والگیری نواحی مختلفه را عوض کردند و آن مقامات به اعضای خاندان امیه و با هواخواهان ایشان داده شد. اینان از مقام خویش برای تصاحب اراضی و ثروت اندوزی استفاده کردند. از آن جمله و به‌ویژه معاویه بن ابوسفیان به حکومت سوریه که سرزمینی پر ثروت و برکت بود منصوب گشت.

تشدید نابرابری اجتماعی و گرایش عثمان به طرف اشراف، نارضایتی عمیق توده‌های اعراب را برانگیخت. هم در زمان حکومت عثمان گروه و یا حزب هواخواهان داماد محمد (ص) و شوهر دختر محبوب وی فاطمه، یعنی علی بن ابیطالب، تکوین یافت [۵۲]. طرفداران وی به نام شیعه علی - یعنی «حزب یا فرقه علی» خوانده شدند. و از اینجا کلمه «شیعه» [۵۳] و «شیع» پدید آمد. [۵۴] در آغاز، به هنگام انتخاب خلیفه اول فقط سه نفر به طرفداری از حق خلافت علی برخاستند. [۵۵] این سه عبارت بودند از: ابوذر الغفاری، مقداد بن الاسود و سلمان پارسی ایرانی الاصل.^۲ سخن ایشان مسموع نیفتاد. ولی در زمان حکومت عثمان نارضایتی عمومی که قشرهای پایین جامعه عرب را فرا گرفته بود، نام علی را بسیار محبوب کرد و بر سر زبانها انداخت. ابوذر (متوفی به سال ۵۳۳ هـ) از آن ایام سازمان دهنده واقعی حزب «شیعه علی» یا شیعیان شد. وی در دمشق در حضور معاویه، والی شام، علیه تجمل پرستی و حرص و طمع بزرگان زمامدار و برضد نابرابری اجتماعی تبلیغ می‌کرد و سخن می‌گفت و حق امامت خاندان نبوت یعنی علی و پسران او از فاطمه، حسن (متولد به سال سوم یا چهارم هجری)، و حسین (متولد به سال چهارم یا پنجم هجری) را اعلام می‌داشت. معاویه ابوذر را به مدینه، نزد خلیفه عثمان فرستاد. ولی ابوذر در آنجا هم به دعوت و تبلیغ می‌پرداخت.

در آغاز شیعیان حزبی سیاسی [۵۶] بودند. و از خلافت (امامت) علی جانب‌داری می‌کردند و این هواخواهی هم به خاطر خویشاوندی وی با پیامبر بوده و هم به سبب شایستگیهای شخصی او. و چون در رژیم حکومت دینی و سلطه روحانیان یا تنوع کراسی تفاوت چشمگیری میان جامعه مسلمان و دولت و دین و سیاست وجود نداشت، شیعیان می‌کوشیدند اصل موروثی بودن

۱- گروهی را که طبیعتی اجتماعی کمابیش روشن و برنامه سیاسی مشخص داشته و در زمان چهار خلیفه نخستین مکتوب گشته بوده در اینجا به طور قراردادی «حزب» می‌خوانیم. ۲- درباره وی به مقدمه رجوع شود.

خلافت را بر موازین دین مبتنی سازند [۵۷] و در نتیجه گفته شد که شخص پیامبر در غدیر خم هلی را به جانشینی خویش اعلام داشته است [۵۸].

یو. ولهاوزن، احزاب شیعه و خوارج^۱ را «احزاب دینی و سیاسی مخالف» نامیده^۲، بعدها شیعیان... شاخه بزرگی از اسلام را تشکیل دادند و در برابر «سنیان»... قرار گرفتند. سنیان طرفدار انتخابی بودن خلیفه بودند [۵۹] و بعدها به همین نام «سنیان»^۳ یا «اهل سنت و جماعت» خوانده شدند.

پایه گذار تشیع عبدالله بن سبا بوده [۶۰] و وی نیز مانند ابوذر در عهد خلیفه عمر تبلیغ و دعوت می کرده. روایت است که ابن سبا یهودی از یمن بوده که اسلام آورده و کتب دینی یهود و مسیحی و مسلمان بسیار خوانده بوده و مباحثات مذهبی را دوست می داشته. ابن سبا می گفت که هر يك از پیامبران بزرگ پیشین، معاون یا نماینده مختاری از طرف خود داشتند که وصی (عربی) نامیده می شد: مثلاً موسی، هارون را و ارمیای نبی، باروخ را و مسیح، پطرس حواری را وصایت داده بودند. و «وصی» محمد (ص) - که همسنگ اوصیای پیامبران پیشین باشد - جز علی کسی نتواند بود. ابن سبا واضح موضوع «رجعت» (از کلمه عربی «رجع - یعنی بازگشت») پیامبر نیز هست و این نظریه را به یکی از جاهای قرآن مبتنی ساخته^۴. ابن سبا می گفت که همان گونه که عیسی باید بازگردد محمد (ص) نیز بازگشت دارد. به طوری که ولهاوزن می گوید اصل «رجعت» در نظر غلات شیعه^۵ با اصل بازگشت و احیای محمد به صورت علی و حلول روح علی درائمه بعدی توأم شد و جوش خورد. عبدالله بن سبا، سلف غلات شیعه بوده است و فقط به اعلام حقوق علی اکتفا نکرده تقریباً برای وی مقام الوهیت قائل شده بود.

نارضایی عامه مردم به صورت غلو در ابراز امیدواری به علی، درآمد. داماد محمد (ص) نه تنها مورد احترام شیعیان - که غلات ایشان وی را به درجه خدایی رسانده بودند - قرار گرفت، بلکه سنیان نیز بعدها وی را بزرگ داشتند و پس از مرگ به صورت پهلوان افسانه درآمد. علی در پایان دوران حکومت عثمان خیلی بیش از ۵۰ سال داشت. مردی بود اصلح، چهارشانه و گندمگون با محاسنی بلند و سفید و چشمانی بس درشت و سیاه و نگاهی سخت^۶.

علی پرورده محمد (ص) و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود. او یکی از شش نفری بود که از میان همه به محمد نزدیکتر بودند و یکی از ده تن صحابه بود که پیامبر در زمان حیات خویش

۱- درباره خوارج به همین فصل - بعد - رجوع شود. ۲- رجوع شود به ۱۴.

J. Wellhausen, Die religiös-politischen Oppositionsparteien...

۳- از کلمه «سنت» (رجوع شود به فصل ۴). ۴- قرآن، سوره ۲۸، آیه ۸۵ «ان الذی فرض علیک القرآن

لرادک الی ماد» (آنکه قرآن را بر تو فرض کرد تو را به رجعت بهایی خواهد رسانید). ۵- درباره

غلات شیعه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب. ۶- معمولی، «تنبیه» ص ۲۹۷ و بعد.